کنستانتین سیمنوف

باز داشتگاه نابودکنی



کُنستانتین سیمونف

(مخبر مخصوص روزنامه «کراسنایا زوزدا»)

ترجمه امین اسدی

بازداشتگاه نابود کنی

اداره نشریات بزبانهای خارجی

مسکو ۱۹٤٤

Printed in the Union of Soviet Socialist Republics

وقایعی که من میخواهم در اینجا شرح بدهم خیلی بزرگ ومخوف هستند و باین واسطه آنها را نمیتوان حالا تماماً درك نمود. شکی نیست که حقوق شناسان، پزشکان، تاریخ شناسان و سیاستمداران وقت زیادی ضرف بررسی و مطالعه این قضیه خواهند نمود. در آینده بر اثر بازجوئی و تحقیقات بسیار دقیق دامنه و تفصیلات آن جنایتی که آلمانیها نسبت به تمام بشریت مرتکب شده اند کاملاً معلوم خواهد شد. حالا من در باره تمام حقایق و کلیه ارقام اطلاع کامل ندارم، من فقط با صدی یکنفر گواهان گفتگو نموده ام و ممکن است که فقط یك دهم آثار جنایات را مشاهده کرده ام. ولی شخصی که اینها را دیده باشد نمیتواند ساکت بماند، نمیتواند در انتظار باشد. من میخواهم همین حالا، امروز در باره نخستین آثار جنایاتی که کشف شده راجع به آنچه در این روزها شنیده‌ام و باچشم خود دیده‌ام حکایت کنم.

۱

در اواخر سال ۱۹٤۰ در دو کیلومتری لیوبلین در محل خالی پهناوری که از سمت راست جاده شوسه خام آغاز میگردد چند نفر افسر نیروی س. س. و مساح با آلات مساحی خود پیدا شدند. پس از چند روز سطح منطقه بزرگی سنجیده شد که مساحت آن تقریباً تمام این محل خالی راکه ۲۵ کیلومتر مربع بود فرا میگرفت. روی نقشه های این قطعه ارض که در گستاپو طرح شده بود ۱٦ مربع بزرگ کشیده شده و در هر کدام آنها ۲۵ راست‌گوشهٔ یك اندازه ترسیم کرده بودند. راست گوشه ها علامت خانه های چوبین و مربع ها محوطه‌های مختلف بودند که دورادور آنها سیم خاردار کشیده بودند. در بالای

نقشه عنوانی باین مضمون بود: «بازداشتگاه داخاو شماره ۲» ولی بعدها دیگر دیده نمیشد. گستاپو در نزدیکی لیوبلین به ساختمان بازداشتگاهی اقدام کرد که مقیاس آن نهایت بزرگ و سیستم آن عیناً مانند بازداشتگاه معروف داخاو در آلمان بود ولی از لحاظ وسعت چندین بار بزرگتر از بازداشتگاه داخاو بود.

ساختمان در زمستان سال ۱۹٤۱ آغاز گردید. در ابتدا عده ای از مهندسین کشوری و کارگران لهستانی باین کار جلب شدند ولی بزودی لهستانیها و یهودیان اسیر جنگ را که موقع جنگ آلمان - لهستان در سال ۱۹۳۹ گرفته شده بودند به آنها محلق کردند و تقریباً از ماه اوت سال ۱۹٤۱ به نخستین هزار نفر اسرای جنگی و مردمان غیر نظامی روس بعنوان کارگر در این بازداشتگاه که در دست ساختمان بود منزل دادند. در این موقع ساختمان محوطه اول که آنرا آلمانیها «بلوك اول» مینامیدند تمام شده بود و در این محوطه ده خانه چوبین حاضر و آماده بود. ساختمان در ظرف تمام فصل پائیز سال ۱۹٤۱ و زمستان سال ۱۹٤۲ ادامه داشت.

کم کم بر عده اشخاص که در این ساختمان کار میکردند افزوده میشد. بزودی پس از روسها عده های بزرگی از زندانیان سیاسی چک و لهستانی را از بازداشتگاه های دیگر که اغلبشان از سال ۱۹۳۳ در آنها توقیف بودند باینجا آوردند. در پائیز سال ۱۹٤۱ اولین عده یهودیان مرکب از ۲ هزار نفر از محله ممنوعه یهودیان لیوبلین باینجا وارد شدند. پس از آنها در دسامبر سال ۱۹٤۱ ۷۰۰ نفر لهستانی را از زندان لیوبلین باینجا آوردند. بعد ٤۰۰ نفر دهقان لهستانی را که بدولت آلمان مالیات را بموقع نداده بودند باینجا آوردند. در آوریل سال ۱۹٤۲ کاروان دوازده هزار نفری از سلاواکی باین بازداشتگاه وارد شدند و این ۱۲ هزار نفر یهودیان و محبوسین سیاسی بودند. در تمام مدت ماه مه از چك، اطریش و آلمان عده های نو بنو زندانیان وارد میشدند. ساختمان بازداشتگاه با سرعت هرچه تمامتری انجام میگرفت و تا ماه مه خانه‌های چوبین شماره ۱، ۲، ۳، و ٤ که در آنجا برای ٤۰ هزار نفر جا بود از دست ساختمان بیرون آمد.

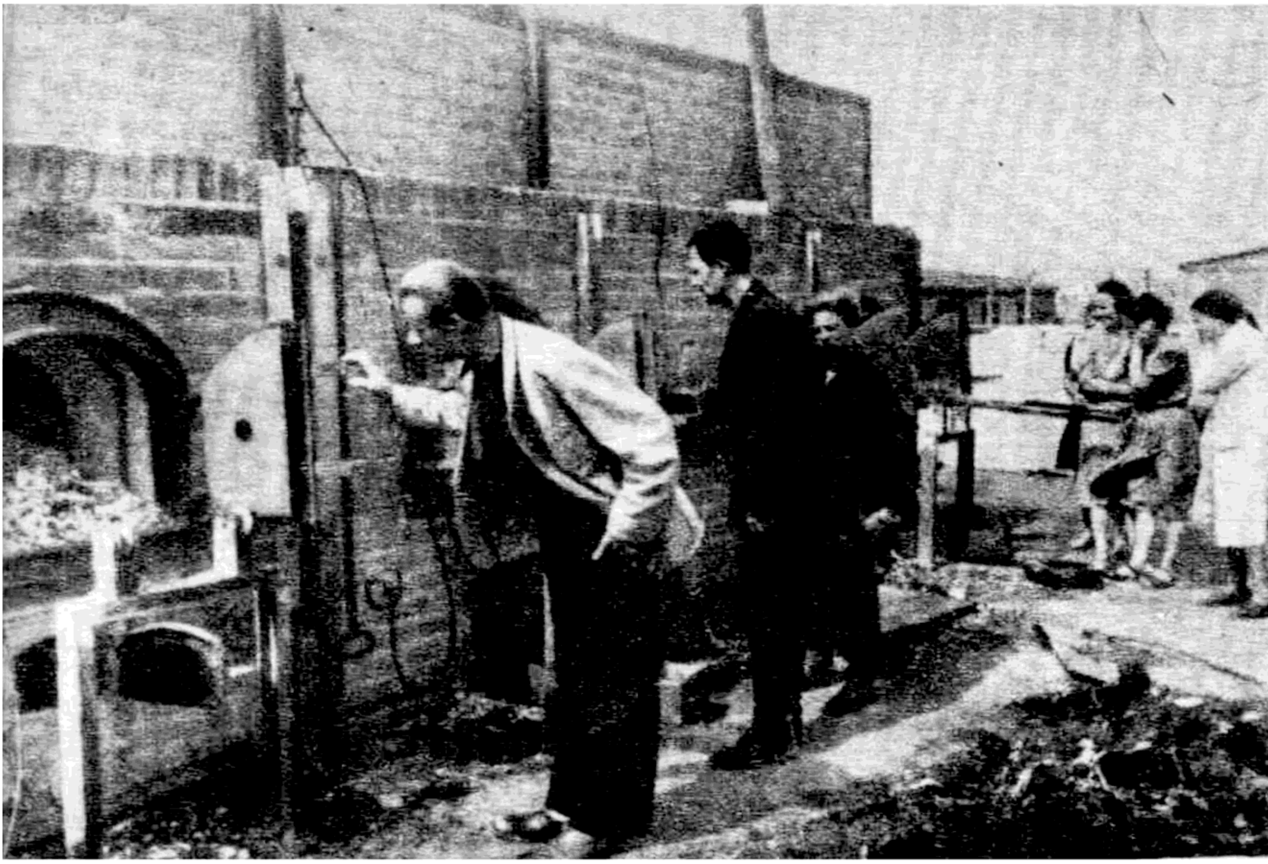
ماه مه سال ۱۹٤۲ پایان مرحله اول تاریخ این بازداشتگاه بود. تا این زمان دوره ساختمان سریع و با عجله و سعی برای افزایش گنجایش

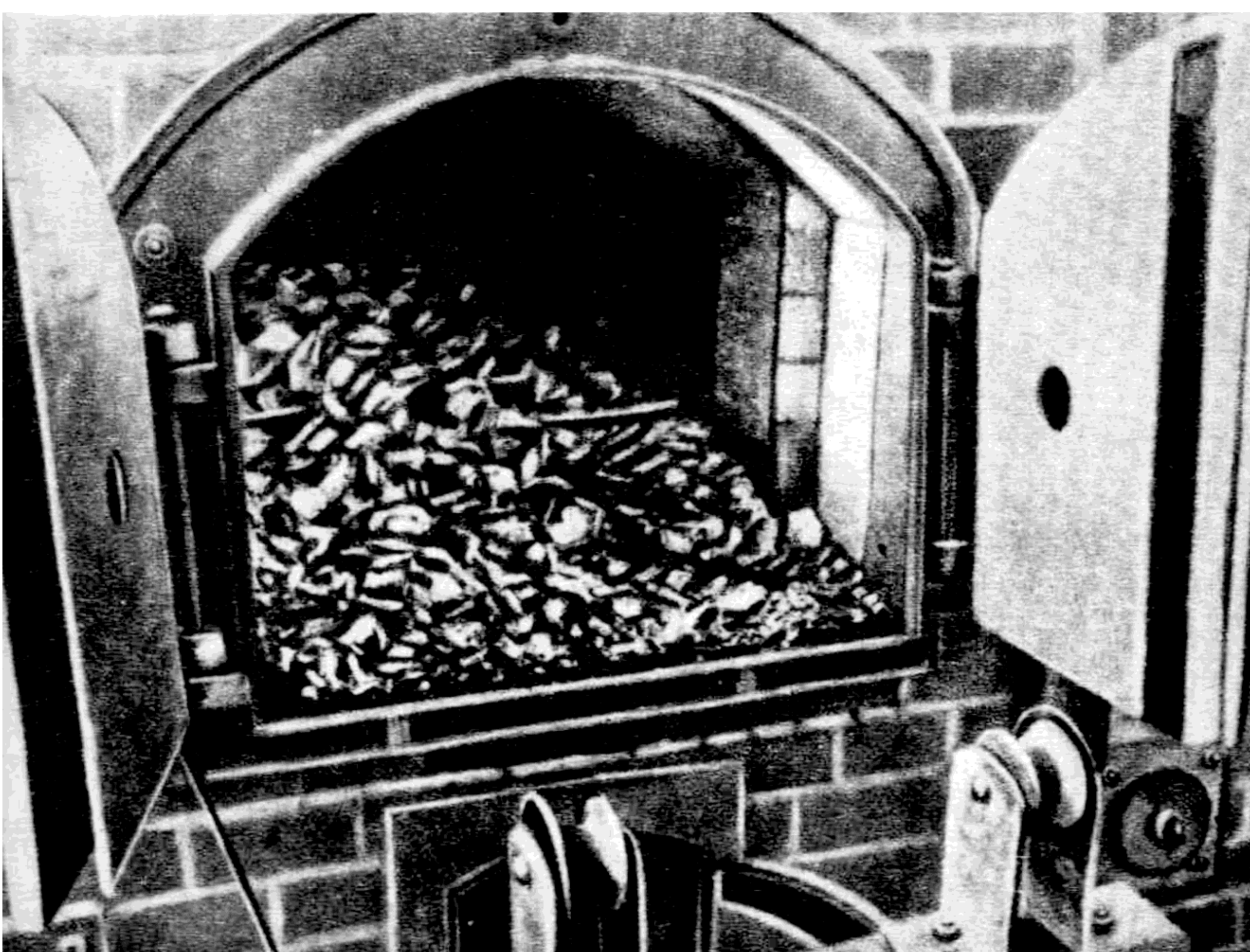
بناها بود. ولی موقعی که برای ٤٠ هزار نفر خانه چوبین ساخته شد و ساختمان بناهای عمده، فرعی و مخصوص بپایان رسید و دور بناها دو ردیف سیم خاردار کشیده شد که در قسمت عمدهٔ این سیمهای خاردار قوه الکتریك جریان داشت، گستاپو بر آن شدکه بازداشتگاه دائر شده است و میتوان از آن بهره برداری نمود. ولی این بازداشتگاه همچنان افزایش می یافت و اگر نیروی ما لیوبلین را اشغال نمیکرد ادامه ساختمان و توسعهٔ این بازداشتگاه هیچگاه قطع نمیگردید امّا از سرعت ساختمان در آن زمان قدری کاسته شده بود. از ماه مه سال ١٩٤٢ ساختمان بازداشتگاه مزبور را بتدریج بدون عجله ادامه داده وکار آنرا با نواع و اقسام تکمیل میکردند. در مه سال ١٩٤٢ این بازداشتگاه که در کاغذهای رسمی «بازداشتگاه نیروی س س در لیوبلین» نامیده میشد در اسناد غیر رسمی، نامه‌ها، یاد داشت ها و زباناً طور دیگر نامیده شد، به آن میگفتند: «فرنیگتونگلاگر» یعنی «بازداشتگاه نابودکنی».

در دو کیلومتری لیوبلین در محل خالی که دو سمت راست جاده شوسه خلم واقع است آلمانیها بزرگترین «بنگاه مرگ» را در اروپا تاسیس کردند و مقصد عمده و یگانه آن این بودکه حداکثر مردم یعنی اسیران جنگی و زندانیان سیاسی را بساده‌ترین، سهلترین و سریعترین طرزی نابود سازد. تشکیلات بازداشتگاه از کلیه جهات چیز مخصوصی بود. راست است که در سایر بنگاههای مرگ که آلمانیها تأسیس کرده اند میتوان کلیه عناصری را که جزء سیستم «بازداشتگاه نابودکنی» لیوبلین میباشد پیدا نمود، باز هم باید گفت که این اختراعات وحشتناك آلمانیهای خون آشام تاکنون در یکچنین شکل کامل و باصطلاح متمرکزی در جلو چشم ما عرض اندام نکرده بود. ما جاهائی میدانیم مانند (سابیبر) یا (بلژتسی) که بوسیله راه آهن سبك قطار های مملو از قربانیان را به صحرای بی سکنه‌ای آورده تیرباران میکردند و جسدشانرا میسوزاندند. ما در باره بازداشتگاه هائی مانند (داخا او)، (اسونتسیم) یا «گروس لازارت» در (سلاوئوتا) اطلاع داریم که در آنجا زندانیان و اسرای جنگی را بوسیله ضربت، گرسنگی و بیماریهای گوناگون بتدریج بهلاکت میرساندند. ولی در «بازداشتگاه نابودکنی» لیوبلین تمام این انواع قتل و کشتار توأم بود. در خانه‌های چوبین این بازداشتگاه ده ها هزار نفر زندانی بسر برده و زندان خود را دائما ساختمان، تکمیل و تجدید ساختمان میکردند.

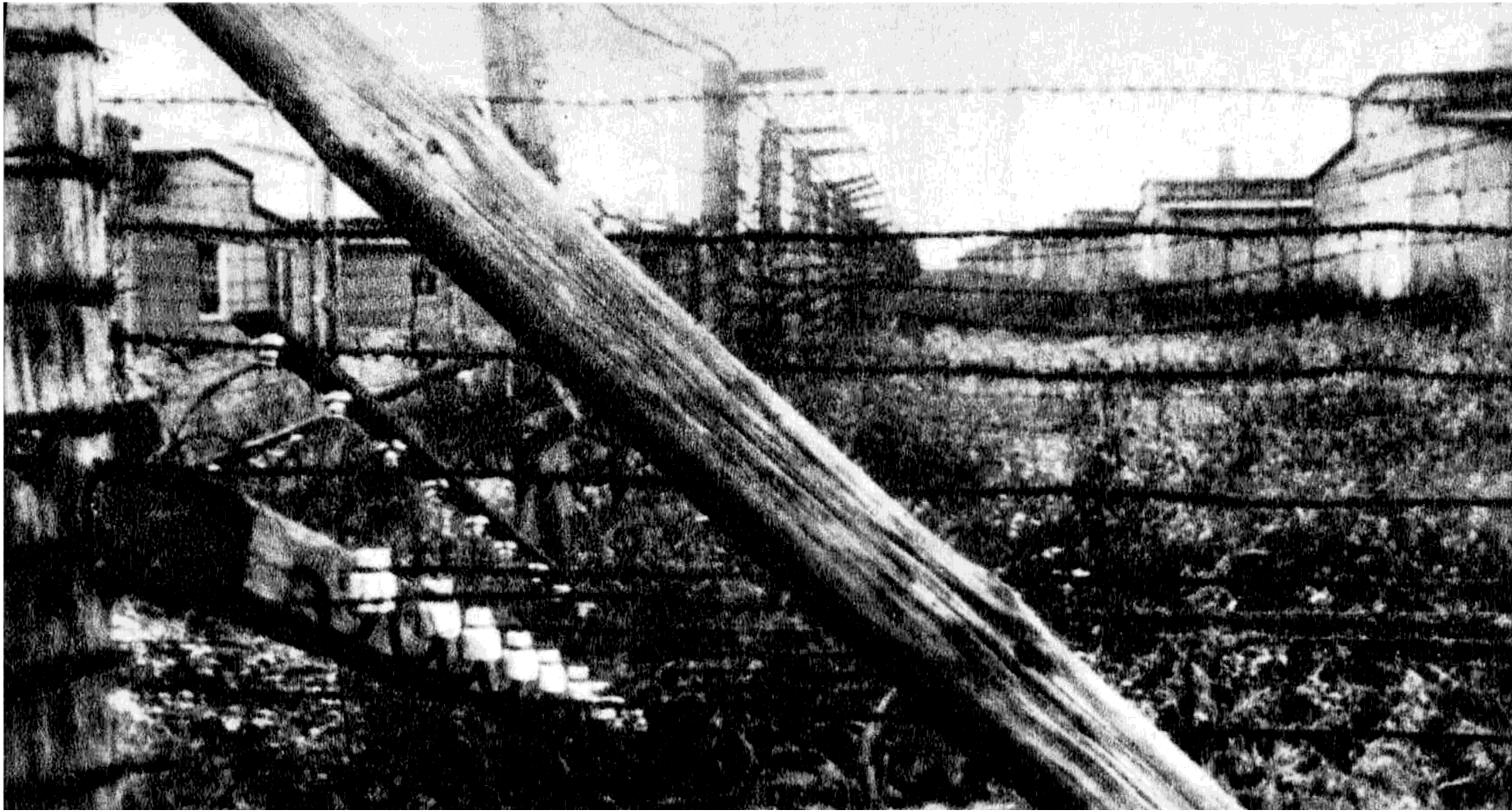
در اینجا هزاران نفر اسیر جنگی بودکه از پائیز سال ۱۹٤۲ نمیگذاشتند آنها کار بکنند، جیره آنها حتی از زندانیان هم کمتر بود و در نتیجه گرسنگی و بیماری با سرعت مخوفی هلاك میشدند. در اینجا میدانچه های مرگ با خرمنهای آتش و کوره‌های مخصوص سوزاندن نعش اموات بودکه در آنها هزاران و ده‌ها هزار مردم را نابود میکردند و آنها در این بازداشتگاه فقط چند ساعت و یا چند روز زنده میماندند، فاصله ورود و هلاکتشان وابسته بود به عده واردین وزمانی‌که برای تفتیش و لخت کردن آنها لازم بود. در اینجا «اتومبیلهای آدمکش» معمولی و اطاقهای محکمی از ساروج مسلح برای خفه کردن با گاز «سیکلون» بود. در اینجا بطرز قدیمی هندیها بشکل خیلی ساده‌ای اجسادرا میسوزاندند یعنی یك ردیف هیزم یك ردیف جسد و باز بهمین شکل. در اینجا اجسادرا در کوره های کوچك که بشکل دیگهای بزرگ آهن ساخته شده بودند و در کوره‌های مخصوص و تکمیل شده میسوزاندند. در اینجا قربانیان را لب چاله‌ها تیرباران میکردند و با ضربت چوبهای آهنی و شکستن مهره پشت گردن میکشتند. در اینجا توی حوض غرق و بانواع مختلف از دار معمولی گرفته تا دارهای تکمیل شده با چرخهای مخصوص اعدام میکردند. این در واقع یك بنگاه مرگ بود و عده متوفیات روزانه در آن وابسته به دو عامل بود اول عده مردمانی‌که به بازداشتگاه وارد میشدند و دوم عده لازم کارگر برای ادامه ساختمان تمام نشوندهٔ در مراحل مختلف.

ارقام قطعی و نهائی بعدها معلوم خواهد شد ولی برخی از آنها مقدماً حالا هم کشف میگردند. بازداشتگاه مزبور رویهمرفته بیش از سه سال مشغول کار بود. وقتیکه ارتش سرخ وارد لیوبلین شد در بازداشتگاه مزبور فقط چند صد نفر روس باقی مانده بود. از روی شهادت گواهان وقتیکه ما بهار به کولِ رسیدیم آلمانیها در حدود ۱۲-۱٦ هزار نفر زندانی را از بازداشتگاه بجای دیگری بردند. و اگر رقم بیشتر یعنی ۱٦ هزار نفر را بگیریم میتوان گفت که تا آخر وجود بازداشتگاه در آن کمتر از ۱۷ هزار نفر باقی مانده بود. در ضمن باید گفته شودکه رقم میانه عده زندانیان که در بازداشتگاه وجود داشتند از روی گزارشهای یومیه رؤسای بازداشتگاه در سال ۱۹٤۳ قریب ٤۰ هزار نفر بود و فقط برخی اوقات چند هزار نفر بیشتر و یا کمتر میشد. اگر





۳–٤ . کوره‌هائیکه در آن آدمکشان آلمانی مردمان وکشتگانرا میسوزاندند .



۲ . در دور تمام بازداشتگاه دو ردیف سیم خاردار کشیده شده بود . این سیمهای خاردار همیشه در زیر جریان قوهٔ الکتریک بودند .

ارقام عمومی عده اشخاص راکه در مدت بیشتر از ۳ سال باین بازداشتگاه وارد شده بودند در نظر بگیریم ، در بین رقم آخری یعنی ۱۷ هزار نفر و عده‌ای که به بازداشتگاه آورده شده بود تفاوت به صدها هزار نفر بالغ خواهد شد. و این رقم تقریباً عده اشخاصی را نشان خواهد دادکه در خود این بازداشتگاه نابود شده اند صرف نظر از آنهائی که در بازداشتگاه فوری کشته شده و نامشان بعنوان محبوس ثبت نشده بود. تمام این مدارك از حسابات رسمی اداره بازداشتگاه در مدت وجود آن ، اقتباس شده است.

در موقع ذکر ورود زندانیان هنگام ساختمان ابتدائی بازداشتگاه من ماه مه سال ۱۹٤۲ را خاطرنشان کردم : در آوریل و ماه مه سال ۱۹٤۲ از محله ممنوعه یهودیان لیوبلین و محال آن عده‌های بزرگی از یهودیان را به بازداشتگاه آوردند. در طی تابستان ازاسلاواکی و چك ۱۸ هزار نفر دیگر هم وارد شد. در ژوئیه سال ۱۹٤۲ اولین عده لهستانیها که به فعالیت پارتیزانی متهم شده بودند ، وارد گردیدند. خود این دسته اولی از ۱۵۰۰ نفر عبارت بود. در همان ماه از آلمان عده زیادی محبوس سیاسی آوردند. در دسامبر سال ۱۹٤۲ از بازداشتگاه (اسونِتسیم) واقع در ناحیه کراکف چندین هزار نفر یهودی و یونانی وارد شد. ۱۷ ژانویه سال ۱۹٤۳ ۱۵۰۰ لهستانی مرد و ٤۰۰ نفر زن از ورشو آوردند. ۲ فوریه ۹۵۰ نفر لهستانی از لووُف و ٤ فوریه ٤۰۰۰ لهستانی و اوکرائینی از (تالما) و (تارنوپل) آورده شد. در ماه مه سال ۱۹٤۳ از محله ممنوعه یهودیان ورشو ٦۰ هزار نفر یهودی آورده شد. در تمام مدت تابستان و پائیز سال ۱۹٤۳ با فاصله چند روز از کلیه بازداشتگاه های عمده آلمان یعنی (آکسنگاوزن) ، (داخا او) (فلسنبورگ) ، (نئویِگام) ، (گرسنروزن) ، (بوخنوالد) عده‌های توقیف شدگان باینجا وارد میشدند و هیچکدام از آنها کمتر از هزار نفر نبود. در بازداشتگاه نه فقط از حرف بلکه فوری از قیافه ملطفت میشدند که از کجا وارد شده اند زیرا هر بازداشتگاهی در قیافهٔ زندانیان یك اثر مخصوصی باقی میگذاشت. مثلاً در (اسونتسیم) معمول بودکه سر تمام توقیف شدگان از آن جمله زنان را با تیغ تراشیده و نمره هر کدام را مثل سایرجاها به گردنشان آویزان نکنند بلکه روی دست زندانیان داغ نمایند. اشخاصی که از (بوخنوالد) آمده بودند نمیتوانستند به نور آفتاب تاب آورند زیرا در

شعبه آن بازداشتگاه که «دورا» نام داشت در سنگلاخ ها یك کارخانه زیر زمینی وجود داشت که درآن «فا أو ـ یك» معروف یعنی هواپیما ـ خمپاره های آلمان تولید میشد. در این کارخانه زیر زمینی منحصراً اسلاوها و بطور عمده لهستانیها و روسها کار میکردند و روشنائی را نمیدیدند و پس از شش ماه کار در زیر زمینی تاریك قوه بینائی شان بقدری ضعیف میگردید که آنها را فوری گروه گروه به «بازداشتگاه نابودکنی» لیوبلین میفرستادند.

مقصودم از نامیدن برخی ارقام و بازداشتگاه ها این نبود که عده حقیقی هلاك شدگان را ذکر کنم بلکه آن بودکه خواننده لااقل قسمتی از این منظره مخوف را در جلو نظر خود مجسم سازد. اضافه بر این باید چند کلمه نیز در باره ملیت اشخاصی که آنها را به این بازداشتگاه می آوردند گفته شود. عده زیادی از هلاك شدگان لهستانیهائی هستندکه در این بازداشتگاه نابود شده‌اند. در اینجا گروگانها، پارتیزانهای حقیقی وغیر حقیقی بودند و عده زیادی از دهقانان مخصوصاً از دهقانانی‌که از نواحی مورد استعمار آلمانیها تبعید شده بودند. بعد از لهستانیها عده هنگفتی از روسها و اوکرائینی ها در اینجا نابود شده است. عده یهودیان نیزکه از کلیه کشورهای اروپا از لهستان گرفته تا هلاند باینجا آورده شده وبدست آلمانیها نابود شده بودند بهمین اندازه زیاد است. سپس عده فرانسویان، ایتالیائی‌ها، هلندیها و یونانیان نابود شده نیز ارقام بزرگی را تشکیل میدهد. عده بلژیکها، صربستانیها، هروات ها، مجارها و اسپانیها که ظاهراً از جمله جمهوری طلبانی هستند که در فرانسه دستگیر شده اند و در این بازداشتگاه نابود گردیده اند نسبتاً کمتر است ولی ارقام بزرگی را تشکیل میدهد. علاوه بر آن در بین اسناد هلاك شدگان اسنادی یافت شده اند که به مردمان مختلف ملل گوناگون تعلق داشته اند از قبیل نروژی ها، سوئیسی ها، ترکها و حتی چینی ها. در یکی از اطاقهای دفترخانه بازداشتگاه که پر از اسناد، شناسنامه و تصدیق نامه های مقتولین است، من هنگام اتفاقاً نگاه کردن این اسناد، اسناد نمایندگان تقریباً کلیه ملل اروپا را خواندم. در اینجا شناسنامه سوفیا یاکوفلونا دوسویچ اهل قریه کنستانتینوفکا جزء ایالت کی یف، اوکرائینی، کارگر که در سال ۱۹۱۷ متولد شده بود بدستم آمد. در اینجا سندی با مهر «رپوبلیك فرانسه» متعلق به اژن دیورامه فرانسوی فلزکارکه در ۲۲ سپتامبر سال

۱۸۸۸ در هاور متولد شده، بود. گواهنامه مدرسه ملی بانیا ـ لوکا متعلق به رالو ژونیچ که در سال ۳۷ مدرسه مزبور را تمام کرده و مسلمان بود و روی گواهنامه اش برای «اخلاق، درگ طبیعت و خوش‌نویسی» نمره «دو بار» یعنی «خوب» نوشته شده بود بدستم افتاد. در اینجا شناسنامه ای بودکه در هرواتستان به یاتیرانوبیچ متولد در زاگرب بتاریخ ۲ ژانویه سال ۱۹٤۱ داده شده بود. در اینجا شناسنامه یاکب برگاردت بودکه ۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۸ در رویتردام متولد شده بود. در این اطاق سند ادوآرد آلفرد ساکا بود متولد در سال ۱۹۱٤ در میلان خیابان و یا ـ پلیمو خانه شماره ۲۹ «قد ۱۷۵، قوی اندام، بدون علامات مخصوص» داده شده بود. در اینجا سند شماره ۸۵٤٤ بودکه به ساوارانتی یونانی اهل جزیره کریت متعلق بود. در اینجا شناسنامه آلمانی متعلق به فردیناند لتمان مهندس برلن بودکه ۱۹ اوت سال ۱۸۷۲ متولد شده بود. در اینجا کتابچه کارگری بامهر «داستاندآرنشین» متعلق به زیگموند رماك کارگر لهستانی بودکه ۲۰ مارس سال ۱۹۲٤ در کراکف تولد شده بود. در اینجا یك سند چینی با عکس صاحبش و نوشته های تصویری بود که من نمیتوانستم آنها را بخوانم. در اینجا اسناد آغشته بخون و با آب شسته شده، پاره شده و پا یمال شده بچشم می افتاد. این تپه وحشت زای اسناد، تپه روی قبر تمام اروپا بودکه آنرا در یك اطاق تنگ گنجانده بودند.

حتی مشکل است پیش گوئی نمود چگونه تفصیلات مدهشی در موقع رسیدگی کامل این اسناد و بازپرسی گواهان بیشمار ممکن است آشکار گردد. شاید بقایای بزرگترین مردان نامی اروپا که در طی سالهای تسلط آلمان از بین رفته و بهلاکت رسیده اند در اینجا پیدا شوند. من فقط چند روز در این بازداشتگاه ماندم و با یکعدهٔ کمی از اشخاص گواهیکه در اینجا هستند صحبت داشتم. با این حال در همین روزها بیك قضیه مبهوت کننده‌ئی بر خوردم. دو نفر از مهندسین لوبلین که در بازداشتگاه در موقع ساختن مجاری فاضل آب در اینجا بطور روز مزدی بسمت کارشناس کشوری کار میکرده‌اند، یکی روس بنام پتر میخائیلوبیچ دنیسف و دیگری لهستانی بنام کلاودی یلینسکی در بین صحبتهای خود برایم نقل کردندکه چگونه در پایان ماه آوریل یا در اوایل ماه مه سال ۱۹٤۳ آنها در بازداشتگاه به انبار مصالح ساختمانی

رفته و در آنجا بیکی از یهودیان لیوبلین که پیش از جنگ با آنها آشنائی داشت بر خوردند. این شخص زندانی تخته به انبار میاورد. او رو به آنها کرده یك پیره مرد ژنده پوشی راکه همچنین تخته میاورد به آنها نشان داده اظهار داشت:

– میدانید این پیر مرد کیست؟ این لئون بلوم است.

این دو مهندس چون دیدند در نزدیکی از افراد س. س. کسی نیست قدری نزدیك تر رفتند. گفتگوئی بدینطریق بین شان درگرفت:

دنیسف پرسید: – شما لئون بلوم هستید؟

– بلی من لئون بلوم هستم.

– نخست وزیر فرانسه؟

– بلی نخست وزیر فرانسه.

– چگونه گذرتان باینجا افتاد؟

– من با آخرین دسته محبوسین فرانسه باینجا افتاده‌ام.

– چرا شما کوشش نکردید در آنجا خود تانرا نجات دهید؟ مگر شما نمیتوانستید؟

– نمیدانم شاید هم میتوانستم ولی تصمیم گرفتم شریك سرنوشت ملت خود بشوم. – در همان حال از چشمانش اشك سرازیر شد.

در اینموقع چند نفر از افراد س. س. پیدا شدند. بلوم با یکنفر فوری تخته سنگین و بزرگی را بلند کرده بردوش خود گذاشت وبرد. پس از چند قدم که راه رفت بلوم زمین خورد یکنفر از محبوسین که در آنجا بود باو کمك نموده بلندش کرد. او باز تخته را بر دوش گذاشته براه افتاد.

دنیسف و یلینسکی باز گذرشان باین انبار افتاد ولی فقط بعد از یکهفته. آنها مجدداً همان آدمی راکه بارگذشته در اینجا لئون بلوم را به آنها نشان داده بود دیدند و ازش پرسیدند او کجا است؟

آنشخص آسمانرا نشان داده جواب داد:

– در آنجا است که منهم بزودی خواهم بود.

این است یك قضیه‌ئی از زندگانی این بازداشتگاه مرگ، قضیهٔ مسلمی که جزئیات آنرا تماماً این دو گواه‌که اکنون در لوبلین هستند تصدیق مینمایند. پس تصور کنید چقدر قضایائی وجود دارند که

مربوط بسرنوشت اشخاص گوشه کنارهای گوناگون ارو پاست و وقتیکه سینه این سر زمین را بشکافند و نیز همه اشخاص گواه بازپرسی شوند چه حقایقی افشا خواهد گردید؟!

۲

وقتیکه شما از راه شوسه خلم میروید از طرف راست تقریباً در ۳۰۰ متری شوسه یك دایره شهر مانندی در جلو چشم شما نمایان میگردد: صدها بام کوتاه خاکستری رنگ که بطور مرتب و قطار ساخته شده و با مفتول از هم جدا گردیده اند. این شهر بزرگی است که در آن ده ها هزار مردم میتوانند زندگی کنند. شما از شوسه پیچ میخورید و از راه دروازه بداخل سیمهای خاردار وارد میشوید. یك ردیف بناهای کوچك موقتی تمیز و چپردار را می بینید با صندلی و نیمکت هائی که از چوب توس مرتب ساخته شده است. این بناهای کوچك متعلق بافراد مستحفظ دسته س. س. و روءسای آنها میباشند. در آنجا هم «زولداتنهیم» عبارت از بنای کوچکی که مخصوصاً ساخته شده و در آنجا فاحشه خانه برای پاسداران واقع بود. باین خانه فقط زنان زندانی را آورده نگاه میداشتند و همینکه یکی از آنها آبستن میشد نابودش میکردند.

قدری بعد تر اطاقها هستند که در آنجا لباسهائی راکه از تن زندانیان بیرون میاوردند گندزدائی مینمودند. در سقف آن لوله‌ئی کشیده شده که از آنراه مواد گندزدائی میریخته اند. سپس آنها را گل مالی مینمودند و درها هم کپ بسته میشدند در اینحال گندزدائی بعمل میامد. در حقیقت هم اینطور بود: دیوارهای بنا تخته بندی شده در ها آهن کشی نشده عموماً بنا محکم ساخته نشده است برای اینکه در اینجا میتوان کار دیگری را غیر گندزدائی لباس انجام داد.

در دیگری را ما باز میکنیم و داخل اطاق دوم گندزدائی میگردیم که کاملا از روی اصول دیگری ساخته شده است. این محل عبارت از بنای مربعی است که بلندی آن قدری بیشتر از دو متر است و اندازه آن ۶×۶ متر است. دیوار سقف و کف آن همه سر تاسر از ساروج خاکستری رنگ میباشد. هیچ تاقچه ای برای لباس مانند اینکه در اطاق پهلوئی

دیده بودیم اصلا در اینجا وجود ندارد. همه جایش خالی. یگانه در بزرگ فولادی داردکه راه دخول به بنا را کپ می بندد و از بیرون در هم با میله های آهنین پرهیبتی محکم بسته میشود. در دیوارهای این دخمه ساروجی سه روزنه هست. دوتای آنها از بیرون راه دارد و توی آنها لوله هائی کشیده شده، روزنه سومی دریچه چشم است. آن عبارت از دریچه مربع کوچکی است که از درون با ساروج پرقطر و فولاد شبکه بندی شده و از بیرون دیوار نیز شیشه کلفتی در آنجا تعبیه کرده‌اند بطوریکه نمیشود نزدیك به آن گردید.

دریچه چشم برای چه تعبیه شده است؟ برای اینکه باین پرسش جواب دهیم در را باز میکنیم و از اطاق بیرون میرویم. در پهلوی آن اطاق دوم کوچکی از ساروج ساخته شده که روی دریچه چشم به آنجا ست، در این اطاق روشنائی برق کشیده شده و تکمه برقی هم نصب شده است. از اینجا از راه دریچه چشم همه چیز درون اطاق دیده میشود. در همین جا هم روی کف اطاق چند قوطی حلبی در بست گرد گذاشته شده که روی آنها نوشته‌اند «سیکلون»، در جای دیگر بخط زیر: «برای استفاده مخصوص در ایالات خاوری». محتویات این قوطی‌ها را از راه لوله‌های اطاق پهلوئی موقعیکه آنجا از آدم پر بود میریختند.

در آن اطاق مردم همه برهنه بودند. آنهارا پیش هم تنگ تنگ وامیداشتند و آنها جای زیادی را نمیگرفتند. در ۴۰ متر مربع بیش از ۲۵۰ نفر آدم را جا میدادند. آنها را به آنجا می انداختند و در فولا دین را هم برویشان می بستند کناره های در و دیوار را گل مالی میکردند که منفذ نداشته باشد و از راه لوله ها مامورین مخصوصی که ماسك ضد گاز پوشیده بودند محتویات این قوطی های گرد «سیکلون» را به آنجا میپاشیدند. محتویات این قوطی‌ها دانه‌های ریزهٔ آبی رنگ بلورینی است ظاهراً معصوم، که در موقع منضم شدن با اکسیژن فوری مواد سمی از خود تولید نموده یکباره بهمهٔ مراکز بدن انسان اثر میکند. «سیکلون» از راه لوله ریخته میشد. مامور س. س. که امر خفه کردن میداد تکمه برقی را می پیچاند. اطاق روشن میشد، این مامور از وسط همان دریچه‌چشم از نقطه دیده بانی خود مواظب خفه شدن مردم بودکه بنا به شهادتهای مختلفی از دو تا ده دقیقه طول میکشید. از وسط دریچه‌چشم بدون خطر او میتوانست همه چیزرا ــ هم

چهره های وحشتناك میرندگان و هم اثر تدریجی گاز را مشاهده کند. دریچه‌چشم بویژه طوری قرار داده شده که مطابق سطح صورت انسان است وقتی هم که مردم میمردند برای دیده بان لازم نبود بپائین نگاه کند: آنها در حالیکه میمردند نمیافتادند. اطاق را طوری از مردم پر میکردند که مردگان نیز در همان حالات زنده بودنشان ایستاده می‌ماندند.

«سیکلون» در حقیقت ماده ایستکه برای گندزدائی معین گردیده است. و بوسیله این ماده در اطاقهای پهلوئی لباس‌را گندزدائی مینموده‌اند. همه چیز شایسته و آراسته و مطابق حقیقت است، فقط مطلب در آن است که چه مقدار «سیکلون» باید به اطاق پاشید.

از اینجا چند صد قدم دیگر عبور میکنیم. اینجا جای خالی است. بنا به بعضی قرائن اینجا سابقاً یك بنائی بوده. بلی، اینجا تا پائیز سال گذشته مرده سوزخانه ای بوده. موقع پائیز ساختمان بنای دیگری‌که مکمل تر بوده باتمام رسید که قدری دیرتر به آن میرسیم. اما این کوره‌را خراب کرده‌اند زیراکه بشکل ساده و ابتدائی ساخته شده بوده و استعداد کارش غیر کافی و بمراتب از استعداد اطاق گازدار که بخوبی با فکر عمیق بنا شده بود، کمتر بود. این مرده‌سوزخانه بطور ساده عبارت از اطاق بزرگی است با کف ساروجی که در آنجا برپایه‌های آجری در دیك خیلی بزرگ آهنی گذاشته شده بودند. جنازه در آنجا بسیار آهسته و یواش میسوخت. راست است‌که در اینجا منتظر این نبودند که اجساد تا آخر تبدیل بخاکستر گردند ولی مبدل شدن اجساد به استخوان‌های سوخته هم پس از دو ساعت بعمل میامد. در یك آن در هر دو تنور ۱۴ جسد گذاشته میشد. بدینطریق مرده‌سوزخانه نمی توانست بیش از ۱۵۰ نفر آدم در شبانه روز بپذیرد و حال آنکه اطاق گازدارحتی فقط درموقع یك عمل، به اصطلاح مردم اینجا، «گازدهی» در شبانه روز ۳۰۰ نفر آدم میتوانست در خود بپذیرد. از این رو تا ساختن آتشگاه نو در روزهای زیاد نا بودکنی قسمت مهمی از اجساد را ناگزیر بودند بوسیله کامیونها به صحرائی که در عقب بازداشتگاه واقع بود حمل نموده و در آنجا زیر خاك کنند.

چپر عبارت از دو رجه ستون چهار متری است که با مفتول خاردار

سیم بندی شده بطوریکه خاردارها از بالا به پیش کشیده شده اند. هردورجه ستونها از همدیگر بفاصله دو متر جدا میگردند که از روی حالت قطری یکی از مفتولها از بالا کشیده شده است دیگری از پائین، سومی هم قوسی کشیده شده که رویهمرفته سه رجه میگردد. از میان آن سیمها جریان الکتریك با قوه مرگباری میگذشته است که برای گریز هیچگونه امکانیتی باقی نمیگذاشت.

اینگونه سیستم ساختمان الکتریکی سیمها یکباره ساخته نشده بود. ابتدا دربازداشتگاه همینطور چپرهای سیمدار بود ولی بدون جریان برق. بسیستم الکتریکی گذشتن، براثر چنین وقعه‌ئی بود: در ماه مه سال ۱۹۴۲ یك دسته از اسیران جنگی روس را که فرستاده بودند بروند در جنگل کرمبتسك اشخاص تیرباران شده را زیر خاك کنند، در نزدیکی بازداشتگاه هفت نفر از پاسداران آلمانی را با بیلها کشته و فرار نمودند. دو نفرشانرا دستگیر کردند. باقی ۱۵ نفر پنهان شدند. آنوقت ۱۳۰ نفر اسیران جنگی را که در بازداشتگاه باقی مانده بودند (از هزار نفریکه باینجا در ماه اوت سال ۱۹۴۱ آورده بودند تنها ۱۳۰ نفرشان زنده ماندند) به قسمتی انتقال دادند که در آنجا زندانیان کشوری توقیف بودند. وقتی، موقع عصر در آخر ماه ژوئن اسیران جنگی روس چون دیدند که در هر صورت اینجا بهلاکت خواهندرسید، تصمیم گرفتند فرار نمایند. یکعده از زندانیان ماندند. اسیران هر چه لحاف داشتند جمع کردند آنها را بهم بستند پنج‌تا پنج‌تا بقچه نموده رویهم گذاشتند و بدینوسیله پلها از لحاف ها ساختند ازآنها بالا رفته از سیمهای خاردارجسته فرار کردند. شب تاریك بود. فقط چهار نفر آنها کشته باقی موفق شدند پنهان گردند. ۵۰ نفر را که باقی مانده بودند همانساعت بحیاط آورده همه را روی زمین با اسلحه خودکار تیرباران کردند. ولی آلمانیها باین گونه مظالم هم قانع نشدند موضوع فرار مورد توجه آنها قرار گرفت. فوری آلمانیها در صدد الکتریکی کردن چهار قسمت از ۵ قسمت محل برامدند، فقط از پنج قسمت یکی بدون قوه برق ماند زیرا در آن قسمت زنهائی بودند که تصور فرار کردن آنها ممکن نبود.

در مقابل ما یك قسمت بنای فرعی نمودارشد. این قسمت نسبت به بناهای مسکونی با دقت کمتری پرچین شده بود. و لیکن این امر

چیز غریبی نیست : با ینجا اشخاص مرده یا نیمه‌جان و یا کسانیراکه برای کشتن پیش بینی شده بودند باقراولهای زیاد می آوردند . در اینجا، در میان این سیمهای خاردار ، غیر از افراد س . س . و خدمه کوره کسی دیگر بیش از یکساعت زندگی نداشت . در وسط میدان خالی دودکش بلند بالائی چهار گوشه و سنگی را مشاهده میکنیم که بنای مربع مستطیل در از و پستی از آجر به آن وصل بود . مرده سوزخانه همین است که شکل اولی خود را کاملاً نگاهداشته است .

قدری دورتر بقیه بنای بزرگ آجری دیده میشود . چند ساعت پیش از شنیدن خبر رخنه کردن و آمدن واحد های ما ، آلمانیها در صدد بر آمده بودند اثرات آنرا از بین ببرند ولی فرصت نکردند این مرده‌سوزخانه را منفجر سازند، فقط بنای فرعی آنرا آتش زدند . با وجود این اثرات آن هویداست و بوی گند و حشتناك اجساد فضا را پر کرده است .

بناهای فرعی مرده سوزخانه عبارتند از سه اطاق عمده . یك اطاق مملو است از بقایای لباسهای نیم سوخته . اینها لباسهای دسته اخیر گشتگان است که هنوز نتوانستند حمل کنند . در اطاق پهلوئی فقط قسمتی از دیوارها برجا مانده . در این دیوار چند لوله دودکشی که قطر آن از لوله اطاق گاز که ما پیشتر دیده بودیم کمتر است وجود دارد . اینهم اطاق گاز میباشد . در اینجا نیز آدم خفه کنی صورت میگرفته است . (ولی هنوز معلوم نیست با همان «سیکلون» و یا بوسیله گاز دیگری انجام میگرفته است) در مواقعیکه بویژه بمقداری زیاد نابود کنی ها صورت میگرفت و اطاق گاز عمده از عهده آن برنمیامده و در اینصورت قسمتی از مردم را باینجا آورده مستقیماً در پهلوی مرده سوزخانه «گاز میدادند». اطاق سوم، بزرگتر از همه، ظاهراً معین شده بوده است بمنظور اینکه اجسادیکه برای سوختن منتظر نوبه خود بوده اند در اینجا انبار گردد. تمام کف این اطاق از استخوان بندی‌های متلاشی و کاسه سر و استخوانهای سوخته پوشیده شده است. این نه در نتیجه سوزاندن مرتب و منظم، بلکه بر اثر آتش زدن بنا صورت گرفته است . موقعیکه آلمانیها اطاق سوم را آتش زدند اجسادیکه در آنجا رویهم انبار شده بودند در نتیجه آن سوخته اند . عده این اجساد زیاد است ممکن است ده ها و شاید صدها جسد باشند-

بطور معین گفتن مشکل است، چونکه این تپه استخوانها و تکه های گوشت را که همه نیم سوخته و نیم خاکسترند شمردن غیر ممکن است.

اینك ما باید چند قدمی دیگر برداریم که برسیم به خود مرده سوزخانه. این جائیست بشکل مربع مستطیل که با آجر ناسوز خیلی اعلی ساخته شده. در این دیوار آجری تنورهای بزرگی پهلوی همدیگر واقع است که با دریچه‌های چدنی محکم بسته میشوند. دریچه‌های مدور اکنون بازند. این تنورهای عمیق تا نیمه پر از استخوانهای نیم سوخته و خاکستر میباشند. درجلو کوره‌ها روی میدانچه مقابل هر تنور استخوان بندیهائی ریخته شده که بر اثر حریق نیم سوخته مانده و آلمانیها برای سوزاندن آماده کرده بودند. رو بروی سه تنور استخوان بندیهای بزرگ مرد یا زن قرار گرفته و در جلو دو تنور ـ استخوان بندیهای اطفال است که بر حسب اندازه‌های آنان تقریباً بسن ۱۰ ـ ۱۲ سالگی بنظر میایند. در جلو هر تنور ۵ ـ ٦ استخوان بندی واقع است که با گنجایش تنورها مطابقت دارند. در هر تنور مقرر شده بود یکبارگی شش نعش گذاشته شود. هرگاه نعش ششمی در تنورجا نمیگرفت خدمه مرده سوزخانه آنقسمت بدن، دست، پا و یا سر را که به تنور فرو نمی رفت باتبر جدا میکرد و پس از آن دریچه ها را محکم می بست.

رویهمرفته پنج تنور بود. گنجایش کار آنها خیلی زیاد بود. سوزاندن نعش در این مرده سوزخانه در ٤۵ دقیقه معین شده بود. ولی آلمانیها بتدریج یاد گرفتند کار آنرا تقویت داده وبحساب افزایش حرارت سرعت کار را دو برابر نمودند. بجای ٤۵ دقیقه آلمانیها موفق شدند مدت سوخت را به ۲۵ حتی کمتر برسانند. اکنون کارشناسان این آجر مخصوصی را که آتشگاه مرده سوزخانه از آن ساخته شده است مورد معاینه قرار داده و از روی تغییر شکل و جنسیت آن آجر کشف نموده‌اند که حرارت آتش در این آتشگاه بیش از ۱۵۰۰ درجه بوده است. علاوه بر این قسمت های چدنی که گداخته و شکل اولی خود را نیز از دست داده اند شاهد دیگری بر این حقیقت است. هر گاه بطور متوسط فرض کنیم که هر دسته اجساد طی نیم ساعت میسوخته و گواهی‌های ناظرین این امر را دال برانکه از آغاز پائیز سال ۱۹٤۳ دودکش مرده سوزخانه شب و روز دود میکرده،

و مانند کوره ذوب فلزات یکدقیقه هم متوقف نمیکشته ، درنظرگیریم، در اینصورت ارقام قوه کار مرده‌سوزخانه در هر شبانه روز تقریباً به ۱۴۰۰ نعش میرسد .

بیش از همه و بطور عمده قضیه کاتین سبب ساختن مرده‌سوزخانه شد . آلمانیها از ترس اینکه مبادا در موقع باز کردن چاله‌ها که در آنجا نعشهای کشتگان را زیر خاك پنهان کرده بودند اعمال شان افشا شود ، در اراضی بازداشتگاه لوبلین از آغاز پائیز سال ۱۹٤۳ اقدام به حفریات بزرگی نمودند . آنان اجساد نیم پوسیدهٔ تیرباران شدگانرا از گودال‌های متعددیکه در اطراف بازداشتگاه واقع بودند از زیر خاك بیرون آورده آنها را در مرده‌سوزخانه میسوزاندند تا انکه هیچ گونه ردو اثری از آنها باقی نگذارند .

خاکستر و استخوانهای سوخته تنورهای مرده‌سوزخانه را در خود همان گودالها میریختند . یکی از این قبیل گودالها هم اکنون باز کنده شده است . در این گودال طبقه‌ای تقریباً به اندازهٔ یك متر خاکستر بیرون آمده .

در عقب این بازداشتگاه یك قسمت دیگر بنا هست که هنوز ساختمانش باتمام نرسیده . در اینجا فقط بنیادهای آجری هست که دور آنرا سیمهای خاردار گرفته . دیوارها هنوز بالا برده نشده همه اش ساختمان یك خانه چو بین تمام است که تخته بندی نشده است . در آن آدم زندگی نمیکرده ولی با اینحال شاید اینجا به همه فجایعی که در این بازداشتگاه رخ میداده است ، مدحشترین گواهی را میدهد . درازی و پهنای این قسمت ده ها متر است ، تمام این محوطه به بلندی دو متر پر از کفش‌های اشخاصی است‌که در اینجا در ظرف سه سال نابود میگشته‌اند . چه مقدار کفش در اینجاست گفتنش دشوار است . شاید یك ملیون ممکن است بیشتر هم باشد . از بسکه کفش در محوطه زیاد است و جا تنگ شده از درو پنجره‌ها بیرون میریزند . در یکجا در نتیجه فشار وسنگینی کفش ها دیوار خراب شده وقسمتی از کفشها بمقدار زیادی بیرون ریخته شده است .

در اینجا همه چیز هست : هم چکمه‌های سربازی روس هست هم پوتینهای سربازی لهستانی و ارسی‌های مردانه وکفشی‌های زنانه و هم پوتینهای رزینی. و بویژه از همه مدهش تر آنکه در اینجا دهها هزار جفت کفشچه‌های بچگانه از قبیل ساندال ، توفلچه ، پوتینچه‌های مال بچه‌های

ده‌ساله، هشت ساله، شش ساله و یکساله موجود میباشد. مشکل است چیزی وحشتناکتر از این تماشا را بتصور آورد! همه اینها گواهی خاموش هولناك مرگ صدها هزار مرد و زن و بچه است. اگر باین تپه‌های کفش بالا رفته و به گوشه راست انبار خود را برسانیم میتوان بزودی علت وجود این انبار مدهش را بدست آورد. در اینجا ده‌ها هزار لنگه کف کفش، وروهٔ کفش رویهم گذاشته شده و در جای دیگر تکه تکه پوست علیحده گذاشته اند. در اینجا کفش‌های بیمصرف و مستعمل را جدا میکردند، لنگه‌ها و پاشنه‌های کفش را در میاوردند دسته دسته بفراخور مقدار و اندازه هر یك جدا و رقم رقم نموده بسته میکردند. این انبار هم مثل همه چیز در بازداشتگاه نابودکنی بمقصد منفعت بردن درست شده بود: پس از کشته شدگان هیچ چیز نبایستی از میان میرفت ــ نه لباس، نه کفش، نه استخوان و نه خاکستر.

در لوبلین در یکی از خانه‌های بزرگ شهر شعبهٔ این بازداشتگاه دایر شده بود. در اینجا درده‌ها اطاق کوچك و بزرگ انبار بزرگ اشیاء جور بجور ترتیب داده شده که همه محتوی اسبابهای قربانیان است. در یك اطاق ما میتوانیم ده ها هزار لباس زنانه به بینیم و در اطاق دیگر ده ها هزار شلوار در اطاق سومی ده ها هزار پیرهن زیر شلواری در اطاق چهارمی هزاران کیف زنانه در پنجمی ده ها هزار دست لباس بچه‌گانه، ششمی اسباب تراش و در اطاق هفتمی کلاه و شاپو به بینیم.

من با اسیران آلمانی که از پیش مرده سوزخانه و از جلو گودالهای پر از اجساد مقتولین عبور میکردند، گفتگو کردم آنها شرکت خود را در این امر بگردن نمیگرفتند. آنها میگفتند که اینکارها را آنها نکردند اینها کار افراد س. س. است. ولی بعدها هنگامیکه یکی از کارکنان بازداشتگاه را که از افراد س. س. بود باز پرسی کردم موقعیکه او راجع به نابودی دسته جمعی نقل میکرد مدعی بود که اینکارها را نه اینکه افراد س. س. بلکه افراد س. د. یعنی مامورین گستاپو مرتکب شده‌اند. افراد گستاپو میگویند س. س. ها کرده‌اند. نمیدانم کدام از اینها میسوزاندند وکدام از اینها میکشتند، کی پوتین ها را از پا در میاورده و کی لباس زیری زنان و رختچه بچه‌ها را جوربجور سوا مرتب میکرده، نمیدانم. اما وقتیکه باین انبار اشیاء نگاهم میافتد



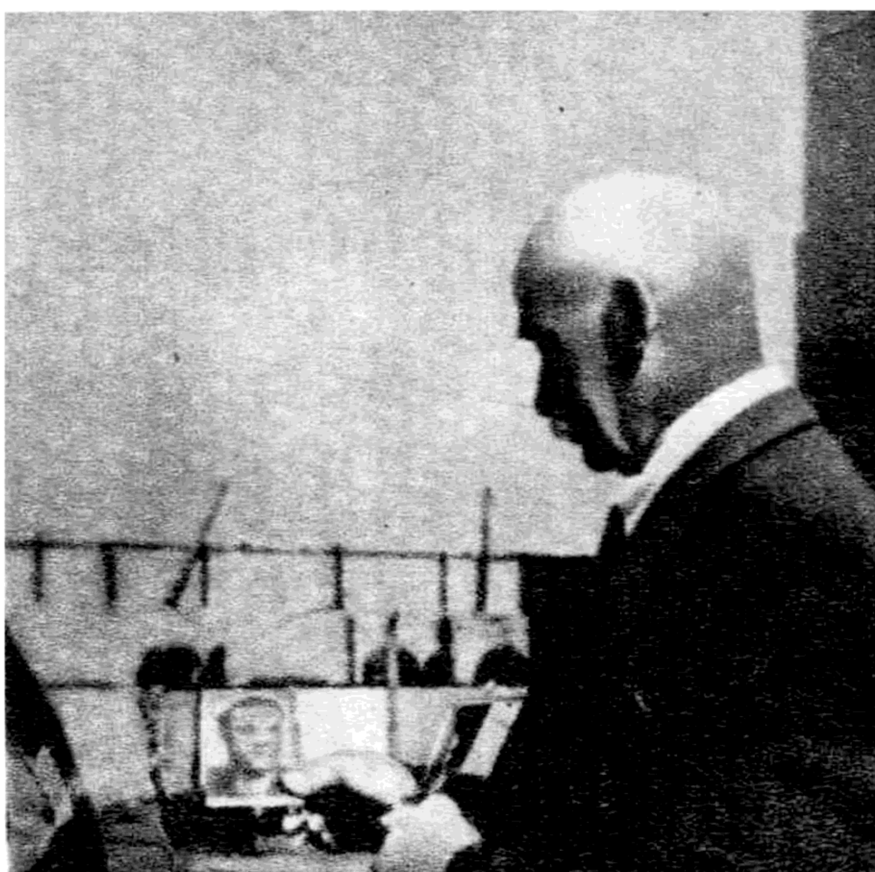
۸ . اینجا کفشهای قربانیان «بازداشتگاه نابودکنی» را جمع میکردند .



۱۱ . لیوبلین . میتینگ ماتم به یادگار
نجات ملی لهستان مهندس یا



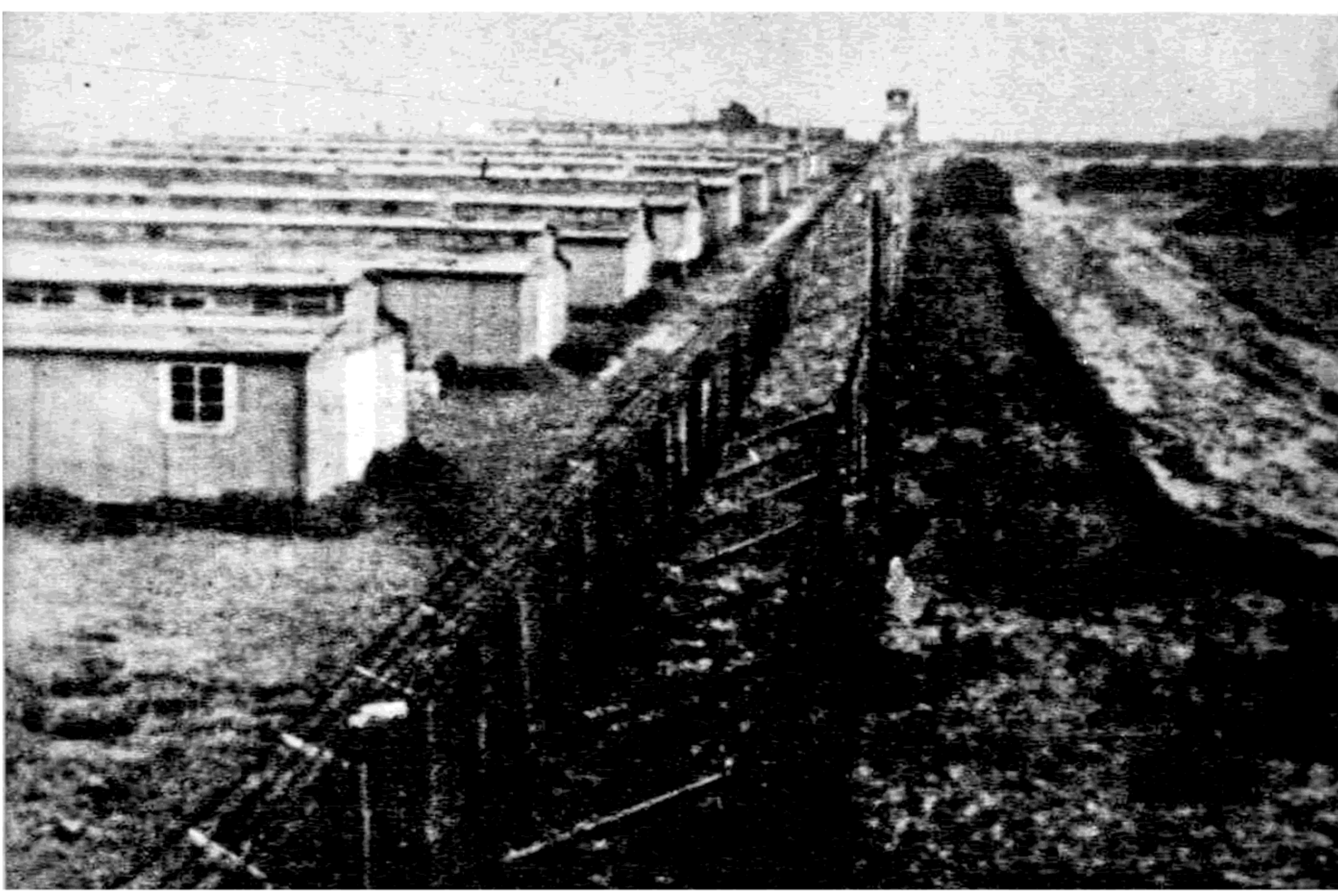
۱ .



۹ . سکنه شهر لیوبلین کازیمیر کورچاك که دو پسر او ماریان –
۳۰ ساله و تادئوش –۲۷ ساله در بازداشتگاه هلاك شده‌اند .



عضو کمیته «بازداشتگاه نابود کنی» شهیدان
ن میخائیل گروبتسکی نطق میکند.



«بازداشتگاه نابود کنی» لوبلین «راه مرگ» آخرین راه زندانیان پیش کوره ها که
در آنجا در بازداشتگاه آنها را میسوزاندند.



۱۰ . «انبار اجساد» بقیه‌های قربانیان نیم سوخته که در بازداشتگاه هلاک شده بودند.

فکر میکنم، میگویم آن ملتی که اشخاصی را بدنیا آورده است که اینکارها را مرتکب شده اند باید برای آن کردار و رفتاری که نمایندگانش نموده اند تمام مسئولیت و لعنت را متحمل بشود و خواهد هم شد.

۳

من تاریخ «بازداشتگاه نابود کنی» لوبلین را نقل کردم و گفتم که اکنون چه شکل دارد. اینك به اظهارات و شهادت بعضی گواه و مطلعین که با آنها صحبت داشتم میپردازم. اظهارات آنها شاید فقط صد یك قسمت آن اظهاراتی باشد که بعد ها برای کمیسیون بازجوئی مدارك خواهند گردید. من موفق شدم بایك پزشك روس بنام باریچف که سر پزشك بیمارستان بازداشتگاه و اسیر جنگی بود و نیز باپزشکیار همان بیمارستان، با مهندسین کشوری با کارگران که در ساختمان بازداشتگاه کار کرده بودند، با مردمانیکه در بازداشتگاه زندانی بودند و با اسیران جنگی و نیز با افراد س. س.، مستخدمین دایره پاسداری این بازداشتگاه صحبت کنم. در نتیجه تمام این مصاحبه ها در مقابل من تصویر کلی زندگی «بازداشتگاه نابودکنی» قرار گرفت که در باره آن لازم است در اینجا نقل کنم.

نخستین مقدمه و شرایط لازمه مورد نظر افراد س. س. که در این بازداشتگاه حکمرانی میکردند عبارت از این بود: همه اشخاصی که باین بازداشتگاه میافتادند خواه اسیر جنگی باشند یا زندانی، خواه روس، اوکرائینی، لهستانی بلوروسی باشند یا یهودی، فرانسوی یا یونانی و غیره فرق نمیکند، هر وقت باشد دیر یا زود نابود خواهند شد، هرگز تا زنده اند از حدود این بازداشتگاه خارج نخواهند گردید و بکسی نقل نخواهند کرد که در اینجا چه ها میشود. این مقدمه و شرایط اساسی هم رفتار پاسداران و هم طرز نابود کردن مردم را در این بازداشتگاه معین میساخت. مردگان خاموشند و چیزی نمیتوانند بگویند. آنها نمیتوانند تفصیلات را خبر دهند و بوسیله اسناد این تفصیلات را تصدیق کنند. بنابراین دلا یلی در دست هیچکس نخواهد بود اینهم که از لحاظ نظر آلمانیها نکته عمده و اصلی بود.

بدیهی است شایعاتی راجع به بازداشتگاه عموماً چون بازداشتگاه مرگ ممکن بود بگوش اهالی اطراف برسد ولی این مسئله آلمانیها را نگران نمیکرد. آنها در لهستان خود شانرا مانند خانه خود احساس میکردند. «استانداری لهستان» برای آنها سرزمینی بود تا ابد تسخیر شده. هر کس در این حدود زنده میماند پیش از همه میبایستی از آلمانیها واهمه داشته باشد. از این رو شایعات وحشتناکی که در تمام لهستان راجع به بازداشتگاه لوبلین انتشار داشت حتی مطلوب نظر آلمانیها بود. بوی گند نعش که در روزهائیکه بویژه بمقدار زیاد کشتار بعمل میامد و از بازداشتگاه به اطراف میرسید وحتی در لوبلین مردم را وادار میکرد با دستمال صورت خود را بپوشانند، سکنه مجاور را بترس و واهمه میانداخت. این بایستی بتمام لهستان میفهماند که قدرت تسلط آلمانیها چه اندازه بزرگ است و چه وحشتهائی نصیب کسانی میشودکه جرئت مخالفت کردن داشته باشند. ستون دود که در ظرف هفته و ماههائی از تنوره مرده‌سوزخانه بزرگ بلند میشد از دور پیدا بود، اینهم موجب نگرانی آلمانیها نمیگردید. این دود وحشت افزا، همچنین مانند تعفن نعش ها برای ترساندن مردم مورد استفاده بود. ستون های هزاران مردم در پیش چشم همه از شوسه خلم عبور میکردند و داخل دروازه بازداشتگاه لوبلین گردیده دیگر هرگز از آنجا بر نمیگشتند. اینهم میبایستی شاهد قدرت آلمانیها باشدکه آنها میتوانند هر چه دلشان بخواهد بکنند در مقابل هیچکس هم مسئول نباشند.

دلم میخواهد حکایت خودم را از «انسانیت پرور» ترین بنگاه یعنی بیمارستان بازداشتگاه آغاز نمایم. همه اشخاص که به بازداشتگاه میامدند مطابق مقرارت اکید پزشکی پیش از فرستادن به منزلگاه های عمومی آنها را برای ۲۱ روز به بیمارستان بمنظور قرانتین میفرستادند. این امر البته لازمه شرایط پزشکی است. فقط باین یك موضوع هم لازم است علاوه نمود و آن اینست که همه اسیران جنگی که باینجا بعنوان قرانتین وارد میشدند بنابامر فرماندهی بازداشتگاه فقط در آن اطاقهائی آنها را جابجا میکردند که بیماران سخت مسلول در آنجا بودند. در چنین اطاقی که باتنگی وحشت آوری ۲۰۰ نفر بیمار سخت مسلول میزیستند با وجود این ۲۰۰ نفر دیگر واردین را هم که میبایستی از

قرانتین بگذرند جا میدادند. اگر این موضوع مختصر را در نظر بگیریم جای تعجب نیستکه از جمله اشخاصی که در بازداشتگاه باصطلاح بمرگ طبیعی مرده‌اند از ۷۰ تا ۸۰ در صد شان در نتیجه سل بوده است.

بیمارستان در حقیقت فقط قسمتی از «بازداشتگاه نابود کنی» بود. در اینمکان آلمانیها طرز و قواعد ویژه‌ای را برای نابودی مردم بکار میبردند که بعضی اوقات سریع تر از شعبه های دیگر این نابودی انجام میگرفت. اگر کلیتاً در باره طرز و قاعده نابودی صحبت بمیان آوریم، طرزهای بسیار گوناگونی بودند که بنا با فزایش عده واردین به بازداشتگاه این طرز و قواعد هم روز افزون میگردد،

نخستین جائی که برای نابودی دستجمعی منظور شده بود خانه کوچك چوبینی بودکه در آغاز ساختمان بازداشتگاه در وسط دو جرگه سیم بندی های خاردار بنا شده بود. در زیر سقف این خانه چوبی یك کنده درازی نصب شده بودکه به آن هشت تسمه با حلقه آویزان بود در اینجا همه اشخاص را که ضعیف و ناتوان شده بودند آویزان میکردند. در اوایل وقت در بازداشتگاه نیروی کارگری بقدر کافی نبود و افراد س. س. همین طرر برای تفریح نمیکشتند. آنها اشخاص سالم را نابود نمیکردند. آنها فقط اشخاصی را بدار میکشیدند که از گرسنگی و بیماری فرسوده و ناتوان شده بودند. ضمناً برای اسیران جنگی امتیازاتی وجود داشت. در این خانه چوبین تنها زندانیان را بدار میزدند. دسته هائی از اسیران جنگی را که ناتوان و از پا در آمده بودند و نمیتوانستند کار کنند از حدود بازداشتگاه به خارج برده و در آنجا آنها را تیرباران مینمودند. اسیران جنگ را فقط وقتی بدار می آویختندکه هنوز از آنها یك گروه تمام جمع نشده بود و یك یا دو نفر را به جنگل بردن نمی ارزید. درآن صورت یك یا دو نفر اسیران جنگ راهمراه مجبوسان کشوری بدار می آویختند.

دیری نگذشت که یك مرده سوزخانه ساده وعادی ساخته شد که دارای دو کوره بود و در باره آن هم در بالا ذکر شد. اطاق گاز هنوز تمام ساخته نشده بود. در آن دوره طرز و اصول عمدهٔ نابود کردن بیماران و اشخاص ضعیف از اینقرار بود: در جنب مرده سوزخانه یك اطاق کوچکی که روزنهٔ دخول آن تنگ و پست بود ساخته شد. روزنهٔ

دخول بقدری پست بود که وقتی آدم به آنجا داخل میشد نا گزیر میبایستی سر خود را خم کرده برود. دو نفر از افراد س. س. در دو طرف در می ایستادند و هر کدام یك ترکهٔ آهنین کوتاه و سنگین در دست نگاه میداشتند. وقتیکه آدم خم میشد و سعی میکرد از در داخل گردد، در حالیکه خم بود افراد س. س. آن ترکهٔ آهنین را بگردن او میزدند. هر گاه یکی خطا میزد، دیگری تکراراً میزد. اگر انسان در نتیجه این کتك نمیمرد بلکه از هوش رفته بزمین میافتاد این هیچ اهمیتی نداشت. آنکه افتاد مرده حساب میشد و او را به گوره مرده‌سوزخانه میانداختند. باید گفت که عموماً در بازداشتگاه قاعده چنین بود که: هر کس بزمین افتاد و نمیتوانست بلند شود مرده حساب میشد.

گاهی مردمان لاغر و نا توان را برای هلاك کردن ساعتهائی چند در سرما نگاه میداشتند و علاوه براین باصطلاح ورزش عصرانه را نیز باید در نظر داشت. آن ورزش عبارت از این بود که اشخاص کلیتاً لاغر وناتوان و کسانیکه در کار بیحد روزانه خسته و مانده شده بودند بعد از بازرسی عصر مجبورشان میکردند در ظرف یك ساعت و نیم روی گل که تا زانو بود بدوند، در موقع زمستان هم روی برفها و یا تا بستان در میان گرما در اطراف همه محوطه مسکونی که دور آن بیش از یك کیلومتر بود همینطور بدویدن مشغول گردند. بامدادان اجسادی راکه در امتداد همه چپرها افتاده بودند جمع آوری میکردند.

این طرز معمولی هر روزه بهلاکت رساندن اشخاص بود. اما وحشیانی که به آشامیدن خون بشرمانوس شده بودند دیگر اکنون با این طرزهای عادی قانع نبودند. نابود کردن قربانیان نه تنها شغل بلکه یکنوع تفریحی برای آنان بود. حال در باره «تفریحات» که برای همه بازداشتگاه آلمانی یکنوع شغل معمولی است یعنی از برجهای‌پاسداری بطور دلخواه با تیرزدن یا اینکه تادم مرك کتك زدن صدها مردمان گرسنه‌که به استخوانهای برایشان انداخته شده هجوم میکردند و غیره چیزی نمیگوئیم. فقط در اینجا همینقدر در باره بعضی تفریحات که مخصوص بازداشتگاه لوبلین است یاد آوری مینمائیم.

اولین «شوخی بامزه» عبارت از این بود. یکی از افراد س. س. به یکی از محبوسین خورده‌گیری نموده اعلام میداشت که او نظر بمراعات

نکردن مقررات بازداشتگاه مقصر است از این رو باید تیرباران شود. محبوس را جلو دیوار وامیداشتند و مامور س. س. تپانچه خود را روی پیشانی او نگاه میداشت. آن آدم در حالیکه منتظر این تیر بود طبیعتاً، ۹۹ تصادف در صد، در این موارد چشم خود را بهم میگذاشت. در این صورت این مامور بهوا تیر خالی میکرد و در آن حال مامور دیگر س. س. یواشکی پیش محبوس آمده با سر تخته کلفتی ضربت به سراو وارد میاورد. محبوس بیهوش بر زمین میافتاد. هنگامیکه پس از چند دقیقه بحال می‌آمد و چشمش را باز میکرد افراد س. س. که در جلو او ایستاده بودند خندان به او میگفتند: «ها، میبینی، تو در آن دنیا هستی. می بینی، در آن دنیا هم آلمانیها هستند و توجائی نداری‌که از دستشان خلاصی یابی». نظر باینکه آدم آغشته بخون معمولاً یارائی آنرا نداشت که از جا بلند شود او را محکوم بمرگ میدانستند و تفریح خود را تمام کرده تیر بارانش مینمودند.

«شوخی» نمره ۲ مربوط به حوض بزرگی بود که در یکی از عمارتهای چوبی این بازداشتگاه وجود داشت. یك زندانی را که مقصر میگفتند برهنه میکردند و باین حوض میانداختند. او سعی داشت شناکنان از آب خودشرا بخشکی برساند. افراد س. س. که دور ایستاده بودند با چکمه های خود او را دو باره به آب میانداختند. هرگاه از لگد آنها توانست تن بگریز دهد باو اختیار میدادند از آب بیرون بیاید. بعد از آن او میبایستی فقط یك شرط را مراعات کند و آن این بود که در ظرف سه ثانیه کاملاً لباس خود را بپوشد. مامور س. س. از روی ساعت مواظب بود. بدیهی است که هیچکس طی سه ثانیه مجال نمیکرد لباسش را بپوشد از این رو او را باز به آب میانداختند، باز زجر و آزارش میکردند تا وقتیکه در آب غرق شود.

«تفریح» نمره ۳ نیزبا مرگ کسی که با او مزاح و تفریح میکردند تمام میشد. پیش از اینکه او را بقتل برسانند می آوردندش پیش ماشین رخت شوری که از سفیدی برق میزد و او را جلو آن وامیداشتند که سر انگشت را بین دو چرخ سنگین رزینی که در بین آنها لباس فشرده میشود بگذارد. سپس یکی از افراد س. س. یا کسی از محبوسین بنا بامر آنها شروع میکرد به گرداندن دسته ماشین. دست آن محکوم تا آرنج یا شانه در این ماشین خورد وله

میشد. فریاد ضجه و عذاب شخص شکنجه کش اساس تفریح آنان بود. واضح است آدمی که دستش له شده، مانند سایر اشخاصی که دیگر از کار افتاده اند، پس از اینگونه شکنجه دچار نیستی میگردید.

«تفریحاتی» که نامبرده شد عمومی بودند. وبعضی از افراد جداگانهٔ س. س. هر کدام بنا بمیل و اراده خود تفریح مینمودند. فقط قضیه را یك برای مثال ذکر میکنیم که دو نفر گواه شهادت داده اند. یکی از افراد س. س. ۱۹ ساله که مامور پاسداری کارگران ساختمان مرده‌سوزخانه مکمل بود بدون هیچ علتی پیش یکی از محبوسین که مشغول کار بود و از همه سالمتر و قشنك تر بنظر میامد رفته امر کرد سرش را فرو آورد. با تمام قوا با چوب کلفتی ضربتی سخت بگردنش وارد آورد. همینکه بزمین آفتاد مامور نامبرده بدو نفر محبوس دیگر امر کرد پاهای او را بگیرند و در حالیکه صورتش روی زمین کشیده میشد کشان کشان دور بگردانندش تا اینکه بحال بیاید. ولی پس از آنکه اورا بفاصله صد متر روی زمین یخ زده با اینحال کشان کشان بردند، بهوش نیامدو بیحرکت روی زمین خوابیده بود. آنگاه آن مامور لوله ساروج شده خالی را که برای لوله کشی مجاری آب گذاشته بودند برداشته بر پشت این محبوس خوابیده انداخت. سپس آنرا برداشت باز بر پشتش انداخت و این را پنج بار تکرار کرد. محبوس پس از خوردن اولین ضربت در حال جان کندن بود بعد از ضربت دوم بکلی بیحرکت شد. پس از زدن ضربت پنجم مامور نامبرده امر کرد صورت او را بر گردانند و با چوب پلك چشمانش را از هم باز کرد. چون خاطر جمع شد که مرد خوابیده مرده است یك تف انداخته و یك سیگاری کشیده مثل اینکه هیچ اتفاقی رخ نداده است راهش را گرفت و رفت. ضمناً باید گفت که این عمل تنها نتیجه تمایلات عفریتانهٔ شخصی او نبود. در پائیز و زمستان سال ۱۹۴۳ هر یك از افراد س. س. وظیفه خود میدانست خودستائی کند و بگوید که من طی یکشبانه روز کمتر از پنج نفر محبوس را بقتل نرسانده ام.

حالا میخواهم در باره زنان هم شرح دهم. در بعضی ماهها تقریباً تا ده هزار نفر زن در اینجا جمع بودند. آنها را هم عیناً به همان حال که مردان در اینجا نگاه میداشتند. فقط فرقی که داشت این بود که

پاسداری آنها با زنان س. س. بود. اینك در باره یکی از این زنان متوکل دورخ که رتبه سروانی داشته و سرپاسدار اطاقهای زنانه بود میگوییم. متاسفانه هنوز موفق نشدیم نامش را بدانیم زیراکه او را فقط ناظر مینامیدند که بزبان آلمانی «لاگرزئر» است. این ناظر هیچوقت بدون تازیانه پیدا نمیشد. تازیانه اش به درازی دو متر از سیم کلفتی بود که با پوست رزینی رویش پوشانده شده بود. این آدم زنکهٔ لاغر عفریتی بود که آزار پرستی را پیشه خود کرده و نیم دیوانه بود. در موقع بازرسی صبح و عصر میان زنان لاغر و ناتوان زنی را که از همه قشنگتر و نسبتاً شکل انسانیش هنوز از دست نرفته بود انتخاب نموده و بدون هیچ سببی همان تازیانه اش را به پستانهای آن زن میزد، همینکه قربانی او در نتیجه این ضربت بزمین میافتاد، مامور نامبرده تازیانه را دو باره بجای بین دو پاهایش میزد و بار سوم هم با پوتین نعلدارش به آنجا لگد میزد. در چنین موارد زن یارای اینرا نداشت که از جا برخیزد، پیش از بلند شدن مدتی روی زمین خزیده و در خون خود میغلطید. پس از یك یا دو اینگونه شکنجه و عذابی که نسبت به آنها مرتکب میشدند زنها ناقص الاعضا میگردیدند و دیری هم نمیگذشت که میمردند. در اینخصوص زبان عاجز است چیزی بگوید. فقط میتوان امیدوار شدکه نام و نشان اینگونه وحشی دوپا و هزاران مانند وی را پیدا کرده آنها را دستگیر و اعدام خواهند کرد. یعنی آنها ولو بیك صدم مجازات مستحقی شان خواهند رسید.

تاکنون در خصوص عذاب و شکنجه و مرگ کسانیکه تا یك مدتی کم و بیش در بازداشتگاه بودند گفتیم. در حقیقت بازداشتگاه پیرامون لوبلین عبارت از یك دستگاه مرگ بود و بسیاری از مردم همینکه وارد بازداشتگاه میشدند بهلاکت میرسیدند. شماره اینگونه اشخاص در ظرف سه سال صدها هزار نفر بود. آنها تقریباً هر روز به میدان مرگ می آمدند. شبها آلمانیها در محوطه بازداشتگاه تراکتورهای مخصوصی را بصدا در میاوردند که نگذارند صدای تیراندازیهای خودکار و نعرهٔ کسانیکه مورد تیرباران واقع میگردند بگوش برسد. وقتیکه تراکتور غرش خود را آغاز مینمود همه در بازداشتگاه میفهمیدند که ساعت مرگ هزاران مردم فرا رسیده است. اینك چند سخن در باره یکی

از بزرگترین قضایائی که در ۳ ماه نوامبر سال ۱۹۴۳ روی داد میگویم.

سپیده دم بوسیله اعلام خطر بهمه افراد پاسداری بازداشتگاه خبر حاضر باش داده شد، افراد دسته س. س. بازداشتگاه را از هر طرف در دو صف مورد محاصره قرار دادند. از شوسهٔ خلم ستون بی پایانی از مردم با صفهای پنج نفری که دست یکدیگر را گرفته بودند، عبور میکردند. در اینروز رویهمرفته ۱۸ هزار نفر عبور کردند نیمه شان مرد و نیمهٔ دیگر هم زن و بچه بودند. اطفال تا هشت سالگی بازنها میرفتند و آنهائیکه بزرگتر از هشت سال بودند ستون جداگانه ای را تشکیل میدادند. آنها هم با صفهای پنج نفری دست یکدیگر را گرفته، حرکت میکردند. دو ساعت پس از اینکه سر ستون داخل بازداشتگاه شد در همه جای بازداشتگاه و در اطراف آن موزیك بترنم در آمد. از دهنه ده ها دستگاه های صدا پخش کن با صدای کرکننده‌ای آهنگ رقص فوکسترت و تانگو نواخته میشد. تمام صبح تا شب رادیو هم موزیك مینواخت.

این ۱۸ هزار نفر در جلو بنای مرده سوزخانه نو در میدان وسیعی تیرباران شدند. گودالهائی چند به پهنائی دو مترو درازی چند صد متر کنده شد. قبلاً همه را برهنه کردند. همینکه یك صف از مردم را در چالها خواباند، از بالا آنها را با اسلحه خود کار تیرباران میکردند. بهمین ترتیب تیرباران میشدند تا موقعیکه گودال پر از اجساد کشتگان میگشت. زنده مانده ها روی کشته ها را با خاك می پوشاندند، بعد خود آنها را به گودال دیگر میراندند و مثل دستهٔ پیشتر از آنها بر هنه کرده، به گودال خوابانده تیرباران میکردند. فقط روی نعش آخرین دسته را خود افراد گستاپو خاکپوش کردند. اما بقدری خاك ریختند که فقط نعشها دیده نشوند. از روز بعد اجساد کشتگانرا در مرده سوزخانه نو با بزرگترین سرعت شروع بسوزاندن نمودند. بدینطریق طی یك روز آلمانیها ۱۸ هزار نفر را کشتند.

در خاتمه این مقاله لازم است دو نفر آلمانی را خاطرنشان کنیم که یکی زن و دیگری مرد است که اسیر گرفته شده اند. مرد آلمانی نسبت بتمام اعمالی که در بازداشتگاه روی میداد مناسبات مستقیم و آن زن مناسبات غیر مستقیم داشته اند. مرد آلمانی را تئودر شولن مینامند، او هنوز بمجازات شایسته خود نرسیده و زنده است.

او ٤١ سال دارد. در شهر دوسلدورف متولد شده. در سال ۱۹۳۷ بحزب ناسیونال سوسیالیست داخل و جزو دسته س. س. گردیده. در ماه ژوئیه سال ۱۹۴۲ به بازداشتگاه لوبلین وارد شده در آنجا رئیس دسته س. س. شد. پیشتر در سلاخ خانه برلن قصابی میکرده اما در بازداشتگاه وظیفه اش انبارداری بوده. کارش این بوده که محبوسین وارده را برهنه و تفتیش مینموده و پیش از آنکه آنها را باطاق گاز بفرستند او لباس آنها را از تنشان میکنده است. او خودش را انبار دار نامیده اظهار میکند که اشتباها در حال مستی داخل نیروهای س. س. شده بود. سپس میگوید نسبت بزندانیان بی نهایت از روی انصاف و مروت رفتار نموده است، ولی موقعیکه او را با گواهی دهندگان که گرفتار او بوده اند رو برو نموده وآنها گفتند چگونه او با امبر چلنگری به جستجوی برلیان که ممکن بود مردم آنها را در دندان خود پنهان کرده باشند، دندانهای مردم را میکشیده و دندانهای طلا یا قالب طلائی دندانها را کنده بیرون میاورد بقصد اینکه اینطور چیزها را چون جزو اموال رسمی بازداشتگاه حساب نمیشود برای خودش بردارد، بگریه افتاد. سپس سوگند یاد کرد که او فقط یك سروان دسته س. س. میباشد و افراد دسته گستاپو مشغول کشتار بودند. حالا که مفتضح شده است، دروغ پردازی نموده چنان با اشکهای درشت درشتی گریه و زاری میکند که آدم ساده لوح در دقیقه اول میتواند حرفهای او را باور کند.

چنین است مرد آلمانی. حالا زن آلمانی را بشناسیم که نامش ادیت شوستك است. ۲۱ سال دارد، از آلمان مرکزی است. دو سال پیش از این بموجب قانونیکه دختران آلمانی ۱۹ ساله که شدند موظفند بسود دولت کارکنند، او به لوبلین برای یکسال آمده بود، اما دو سال است اینجا مانده است. او زنها را نمیکشته و با تازیانه به پستان آنها نمیزد. فقط تندنویس رئیس کارخانهٔ برق لوبلین بوده و دستش هم بخون آغشته نشده است. اما وقتیکه مفصلا شروع به باز پرسی او میکنیم یك قضیهٔ کوچکی بمیدان میاید: او و خواهرش که در همان لوبلین کارمیکرده‌اند بعنوان علاوه حقوق اشیائی را از همان انبار که پس از اعدام محبوسین باقی مانده بود (در اینخصوص در فوق ذکر شد) میگرفتند. این دو خواهر از انبار گلابتون و کفش میگرفتند دیگران شاید پیرهن زیر شلواری میگرفتند. قسمت دیگر از اینها که بچه دار

بودند پیرهن بچه‌گانه و کفشچه‌ئی که از پای بچه‌گان کشته بیرون میاوردند گرفتند.

چنین بهم بسته میشود زنجیری که تمام آلمان در آن داخل است. در یك سر این زنجیر میرغضب تئودور شولن است که دندانهای طلای مردم را میربوده و آنها را به ماشین آدم کشی میانداخته است و در سر دیگر زنجیر شوستك است که در عوض مزد خود اشیاء مقتولین را میگرفته است. آنها در دوسمت گوناگون زنجیرند ولی زنجیریکیست. یکی بیشتر و دیگری کمتر ولی همه شان میبایست جواب اعمال خود را بدهند. بگذار آنها بگردن همدیگر نیندازند. بگذار آنها برای همیشه اینرا بفهمند: مسئولیت به گردن همهٔ آنهاست.

اعلامیه خبرگزاری «پل پرس»

در پیرامون شهر لوبلین در بازداشتگاه نابود کنی میدانك اشغالگران آلمانی اسیران جنگی شوروی و لهستانی ، فرانسه‌وی ، چك ، یهودی ، بلژیکی ، مجارستانی ، صربی ، یونانی و اشخاص ملل دیگر اروپائی را که در این بازداشتگاه توقیف بودند بطور دسته جمعی نابود میکردند.

نظر باینکه آلمانیها در این بازداشتگاه مرتکب اعدام و کشتار دستجمعی اسیران جنگی شوروی شده‌اند ، کمیته نجات ملی لهستان به دولت شوروی پیشنهاد نموده است برای بازرسی و تحقیق فجایع آلمانیها در لوبلین کمیسیون فوق العاده شوروی و لهستان تشکیل گردد و باین کمیسیون دولت شوروی نمایندگان خویش را اعزام دارد. دولت شوروی این پیشنهاد را پذیرفته و از جانب خود پرفسور گراشنکوف ن. ئی. ، پروفسور پروزروفسکی و. ئی. و کودریاوتسف را اعضاء کمیسیون تعیین نمود.

کمیسیون فوق العاده شوروی و لهستان بریاست معاون رئیس کمیته نجات ملی لهستان آقای ویتوس ، بعضویت کشیش دکتر کروشینسکی ، پرفسور بیالکفسکی دادستان دادگاه بدایت بالتزاك ، پرفسور پزشك قانونی شیلینگ ـ سینگالویچ عضو کمیته نجات ملی لهستان زامرشتین (ازلهستان)، پرفسور پروزرفسکی و. ئی. ، پرفسور گراشنکف ن. ئی. وکودریاوتسف د. ئی. (از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) میباشد. کمیسیون اقدام به تحقیق و مطالعه فجایع آلمان فاشیستی در لوبلین و معین و آشکار ساختن مسببین و اجرا کنندگان مستقیم این فجایع نمود.

«ایزوستیا» ۱۹ اوت ۱۹٤٤.

اظهارات ژنرال آلمانی موزر

ترجمه از زبان آلمانی

به فرماندهی ارتش سرخ.

از طرف موزر ژنرال لیوتنان دژبان سابق کل صحرائی نمره ۳۷۲ در شهر لوبلین.

عریضه

من گیلمار موزر در سال ۱۸۸۰ در محل لانگنورلا (ایالت ردا) متولد شدم. از سال ۱۹۰۲ در ارتش آلمان خدمت میکردم. برتبه ژنرال ماژوری در سال ۱۹۳۵ و بر تبه ژنرال لیوتنان در سال ۱۹۴۲ نائل شدم. برای فعالیت جنگی خود تمام نشانهائی را که در آلمان وجود دارد جایزه گرفته ام.

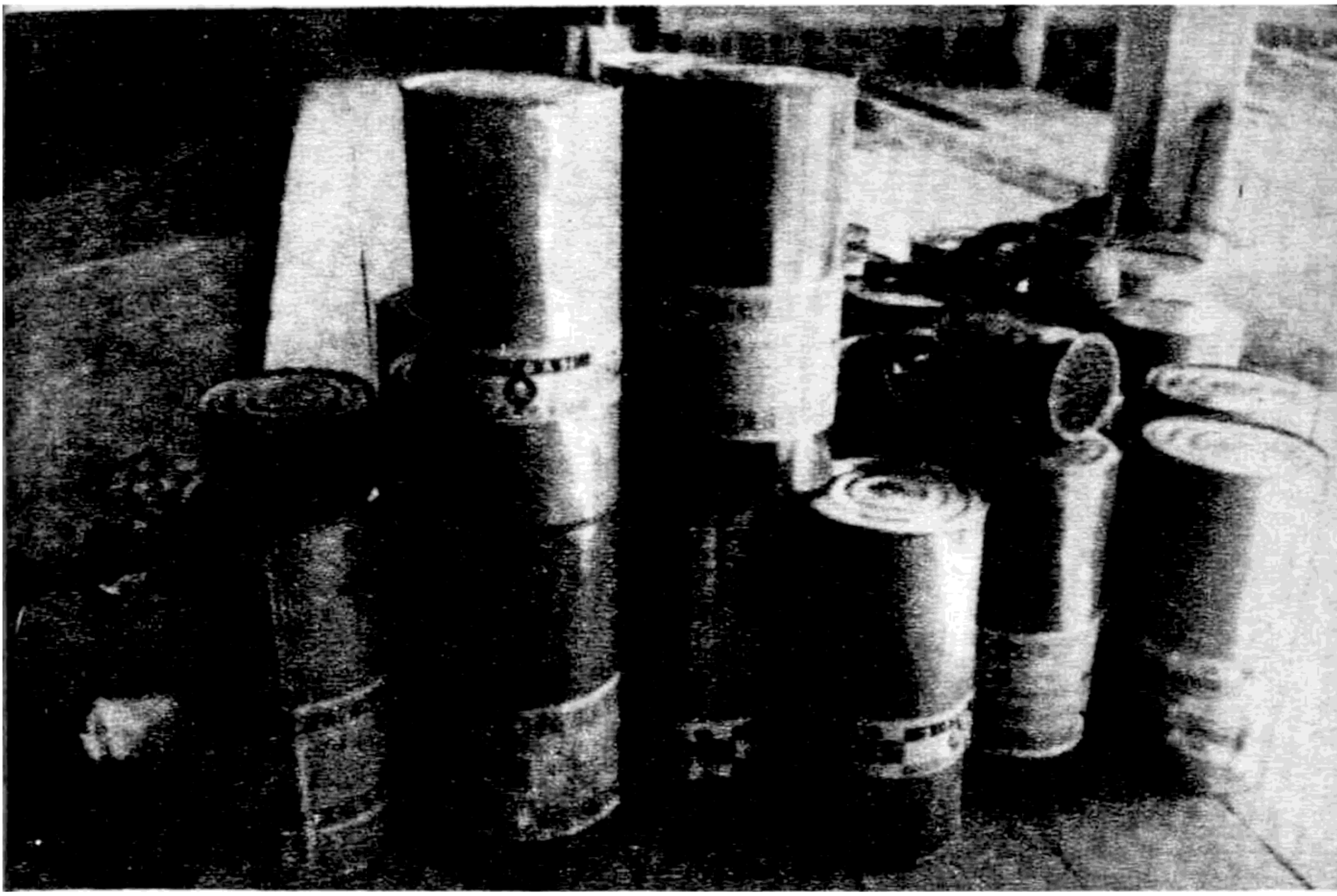
من طی ۴۲ سال خدمت همیشه سرباز صادقی بوده و در دو جنگ جهانی شرکت نموده‌ام زخم سنگینی هم بمن وارد آمد.

من سببی نمی بینم که در باره جنایات سنگین هیتلر سکوت کنم یا آنها را بپوشانم، من وظیفه خود میدانم در باره با صطلاح «بازداشتگاه نابود کنی» که از طرف هیتلریها در نزدیکی شهر لوبلین در امتداد شوسه خلم تاسیس گردیده تمام حقیقت را بیان کنم.

در پایان نوامبر سال ۱۹۴۲ من به سمت، دژبانی کل صحرائی نمره ۳۷۲ به شهر لوبلین وارد شدم.



٦ . ناسنامەهای کشتەشدگان در «بازداشتگاه نابودکنی» .



۵ . ظروف با مواد مسموم کنندهٔ «سیکلون». بوسیلهٔ این ماده آلمانیها قربانیان خود را مسموم میکردند .



۷ . عکس‌هائی که در میان اسناد قربانیان «بازداشتگاه نابودکنی» پیدا شده‌اند .

ژنرال فون آلترُك که پیش از من کار میکرد تقریباً پس از سه هفته با دژبانی کل صحرائی خود به شرق منتقل شد.

در موقع تحویل کارهای اداری او بمن اطلاع دادکه در شهر لوبلین بازداشتگاه مرکزی هست که تابع گستاپو است. او اظهار داشت‌که مطابق امر ارتشی به دژبان دژبانی کل صحرائی که بمنزله نماینده نیروی مسلح است سخت و اکیداً ممنوع شده که با ین بازداشتگاه آمد و رفتم داشته باشد و در باره آنچه که در این جا روی میدهد خبر بپرسد.

پس از این دیری نگذشت که فرمانده ایالت نظامی استانداری ژنرال انفانتری گینیك که دژبانی کل صحرائی نیز باو تابع بود وارد شهر لوبلین شد.

او حکم ژنرال التروك را که بمن داد بار دیگر تکرار نموده وخاطر نشان ساخت که قدغن اکید است به اوضاع بازداشتگاه کسی اظهار علاقمندی نماید.

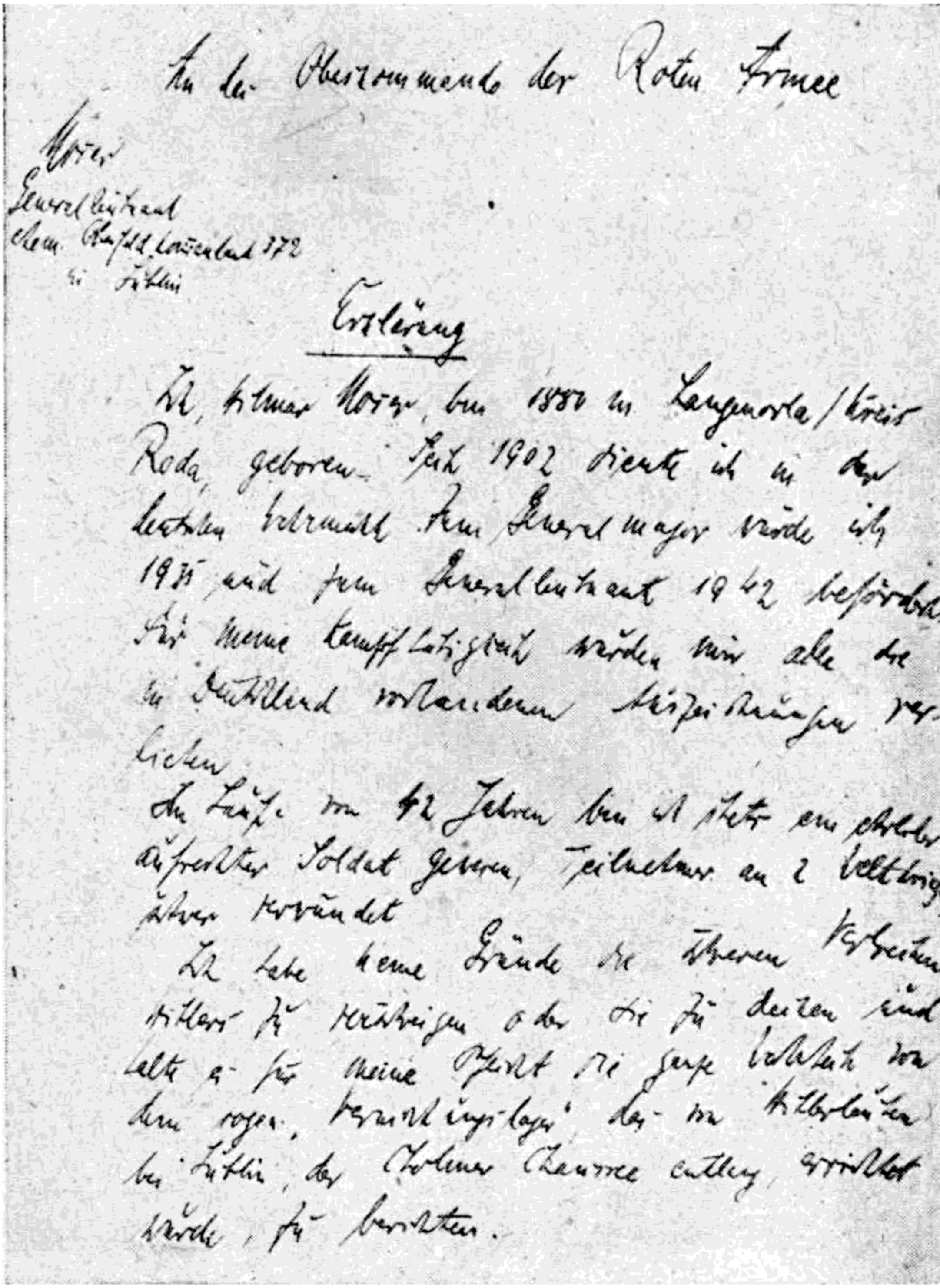
ضمناً او گفت: «کارهای آنجا مانند آهن تفته ایست که آنرا نمیشود تماس کرد».

در اوایل فعالیت خود من بارها میرفتم تا به خطه ئی که تحت اختیار من بود آگاهی بهمرسانم. سپس من کوشش کردم مفصل تر در باره بازداشتگاه کسب اطلاع نمایم سرانجام مراتب زیر را معلوم نمودم:

بازداشتگاه چند کیلومتر در امتداد طرف جنوبی شوسه خلم بمسافهٔ چند کیلومتر و سعت داشت. من تصور میکنم زمین آن تقریباً عبارت از ۳۰ کیلومتر مربع بود. از ایستگاه کل چند خط راه آهن به‌آنجا کشیده شده بود از بیرون بوسیله سیم خاردار چپر شده بود که در امتداد آن در جهات بیرونی پاسداران متعددی ایستاده بودند.

این بازداشتگاه از چند وقت وجود داشت، بر من معلوم نیست، فقط من میدانم که در ظرف مدتی که من در لوبلین اقامت داشتم بازداشتگاه بسیار وسیع شد.

در موقع انتخاب موضع برای ساختمان مناطق دفاعی «ناحیه استحکام لوبلین» که در طول قسمت خاوری بازداشتگاه (از سمت بیرونی چپرها) عبور میکرد، من با افسران دیگری که متصدی ساختمان بودند روزی بدرون چپرها تقریباً بفاصله سی متر رفتم.



An das Oberkommando der Roten Armee

Moser
Generalleutnant
ehem. Feldkommandant 372
in Lublin

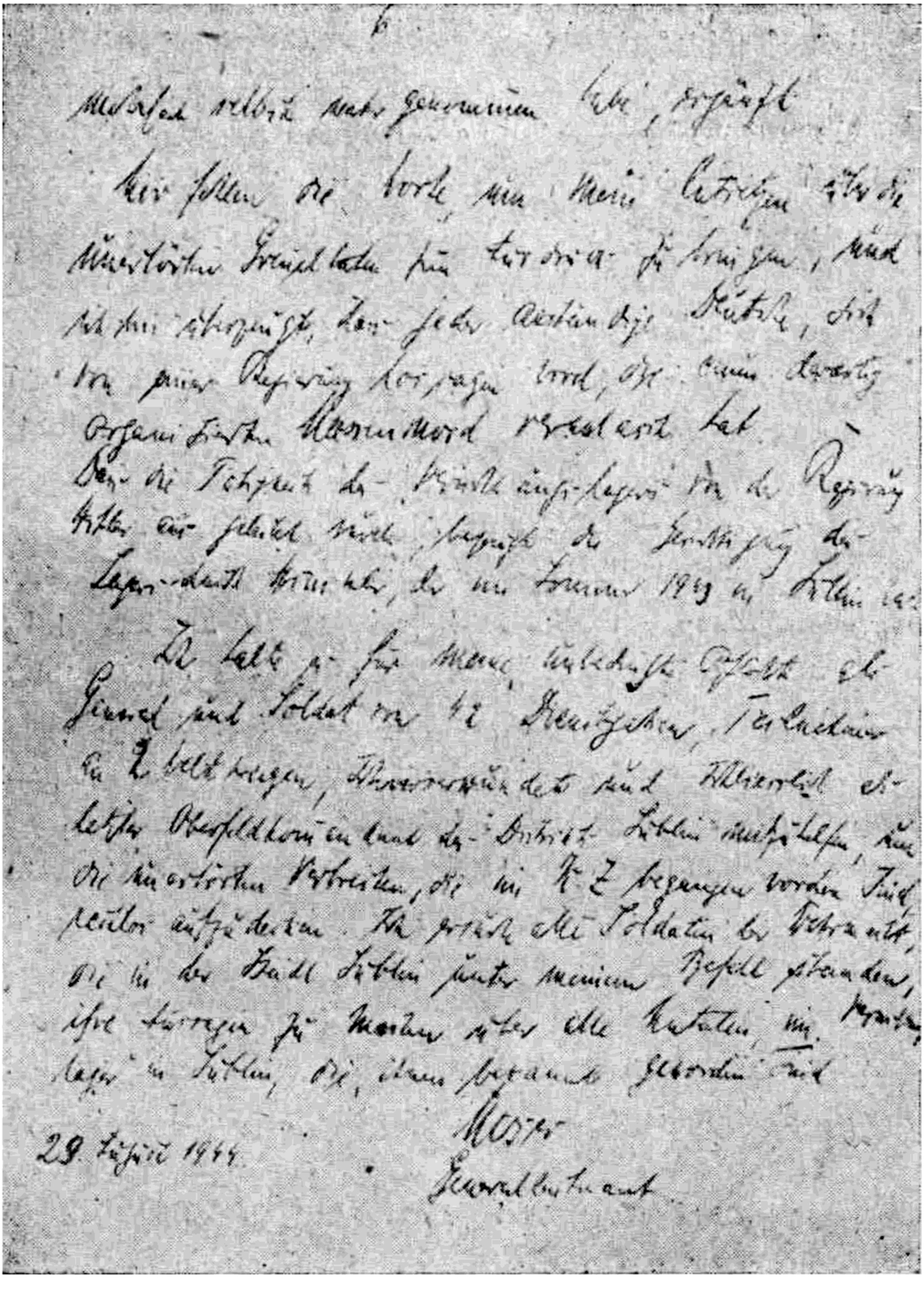
Erklärung

Ich, Hilmar Moser, bin 1880 in Langenorla/Kreis Roda geboren. Seit 1902 diente ich in der deutschen Wehrmacht. Zum Generalmajor wurde ich 1935 und zum Generalleutnant 1942 befördert. Für meine Kampftätigkeit wurden mir alle die in Deutschland vorhandenen Auszeichnungen verliehen.

Im Laufe von 42 Jahren bin ich stets ein ehrlicher aufrechter Soldat gewesen, Teilnehmer an 2 Weltkriegen, schwer verwundet.

Ich habe keine Gründe die schweren Verbrechen Hitlers zu verschweigen oder sie zu decken und halte es für meine Pflicht die ganze Wahrheit von dem sogen. „Vernichtungslager", das von Hitlerleuten bei Lublin, der Cholmer Chaussee entlang, errichtet wurde, zu berichten.

عکس صحیفهٔ یکم اظهارات ژنرال لیوتنان آلمانی موزر


6

29. August 1944

Moser
Generalleutnant

عکس صحیفهٔ ششم اظهارات ژنرال لیوتنان آلمانی موزر

1928—3

من منظور نداشتم بازداشتگاه رآ به بینم چنانچه هم اکنون گفته شد از طرف مقامات عالیه اکیداً ممنوع بود.

با این حال بسیاری از آنچه که در بازداشتگاه روی میداد بر من معلوم گردید.

ما همه در لوبلین این بازداشتگاه را بازداشتگاه تمرکزی یا بازداشتگاه یهودیان مینامیدیم، زیرا ابتدا بطور کلی یهودیان را در آنجا نگاه میداشتند بعدها در آنجا نمایندگان ملل مختلف، باصطلاح مقصرین سیاسی و بین آنها آلمانیها را.

در زمستان سال ۱۹۴۳-۱۹۴٤ در آنجا عده زیادی محبوسین از آن جمله زنان و اطفال که مورد بر آشفتگی زیاد خاطر من است وجود داشتند.

شمارهٔ کشتگان بصدها هزار نفر رسید.

این بدبختها قسمتی تیرباران شدند و قسمتی هم بوسیله گاز خفه شدند. بعد چند بار بمن میگفتندکه در بازداشتگاه نابودکنی محکومین را وادار میساختند کارهائی فوق العاده سخت انجام دهند که خارج از توانائی آنها بود و در اینموقع کتکهای شدید به آنها میزدند.

با بر آشفتگی خاطر من مطلع شدم که به محبوسین در این بازداشتگاه پیش از آنکه نابود نمایند شکنجه و عذاب وارد میاورند.

بهار امسال اجساد بیشماری را از خاك در آورده و در کورههای مخصوصی که تاسیس شده بودند سوزاندند، ظاهراً برای اینکه اثرات جنایتی را که بنا بامر هیتلر مرتکب شده اند از بین ببرند.

کورههای کوه آسائی از آجر و آهن ساخته شده بودند اینها مرده سوزخانه بودند که استعداد قبول کردن طعمههای زیادی داشتند. بوی تعفن نعشها اغلب بشهر و بیشتر بقسمت خاوری آن میرسید از این حتی بر اشخاص کم اطلاع نیز معلوم بود که در این جای وحشت‌را چه فجایعی میشود.

در باره این بازداشتگاه موحش اطلاعاتی از اشخاص زیر بدست آوردم: ژنرال فون التركـ که پیش از من دژبان دژبانی کل صحرائی بود، ژنرال رنر فرمانده سابق لشکر ۱۷٤ نیروی ذخیره در لوبلین: ماژور گلیزنر فرمانده گردان تیرانداز ۹۹۱ لاندور؛ دکتر کلاياوس

و دکتر اوزور - رئیس شعبه تهیه و تدارکات و رئیس ناحیه کشاورزی ناحیه و ماژور گارتمان که تقریباً طی پنجسال اجودان و معتمد من بود.

از ماژور گارتمان من خودم خواهش کردم اطلاع دهد در بازداشتگاه چه کارهائی میشود، او برای من اطلاع کاملی داد.

اطلاعاتی که من از کسان دیگر بدست می آوردم با آن بوی وتعفن غیر قابل تحمل نعشها که خودم بارها احساس میکردم، بخوبی تکمیل میشد.

زبان قاصر است که بتواند نفرت خود را در باره جنایتکاری شنیده نشده بیان نماید و معتقدم که هر آلمانی درستکار از حکومتی‌که راجع به چنین کشتارهای دستجمعی و متشکل امر میداده است رو گردان میشود.

تصدیق اینکه عملیات بازداشتگاه نابودکنی از طرف دولت هیتلری سر پرستی میشده است این حقیقت است که خود هیملر تابستان سال ۱۹٤۳ به بازداشتگاه آمد.

من وظیفه مستقیم خود میدانم چون ژنرال و سربازی که ٤۲ سال در ارتش خدمت کرده و در دو جنگ جهانی شرکت داشته، زخم سنگینی هم خورده و بالاخره چون آخرین دژبان کل صحرائی ناحیه لوبلین برای آشکار نمودن کامل همه جنایات شنیده نشده‌ئی که در بازداشتگاه تمرکزی بعمل می‌آمده کمك و مساعدت نمایم. من همه سربازان ارتش را که تحت ریاست من در شهر لوبلین بودند دعوت میکنم در باره جنایتکاریهائی که در بازداشتگاه نابودکنی در لوبلین بعمل می آمده وبه آنها معلوم است اطلاعات کامل بدهند.

موزر ژنرال لیوتنان

۲۹ ماه اوت ۱۹٤٤